

ازهر دری سخنی	اطلاعیه	از نامه های رسیده	سخنی با رفقای حزب کمونیست (م ل م)	نکاتی پیرامون بحران نظام جهانی و عروج امواج مجدد بیداری و رهائی در کشورهای جنوب (قسمت اول)	تنها راه، انقلاب و ادامه آن است!
صفحه ۱۶	صفحه ۱۸	صفحه ۱۹	صفحه ۲۰	صفحه ۲۰	صفحه ۲۰

تظاهرات ۲۵ بهمن و اهداف درپیش!

بعد از گذشت بیش از یک سال از تظاهرات خیابانی، بار دیگر مردم عاصی از ستم گری رژیم اسلامی به بهانه ی دعوت موسوی و کروی، در تهران، اصفهان، مشهد، شیراز، رشت، کرمانشاه و نجف آباد در ابعاد دهها هزار نفری به خیابانها ریختند و شعار «مبارک بن علی، نوبت سیدعلی» و... را سردادند. رژیم با بسیج نیروئی قابل ملاحظه و با استفاده از گاز اشک آور و باتون و سلاح گرم به جان مردم افتاد، دونفر جوان ۲۲ ساله محمدمختاری و صانع ژاله ۲۶ ساله، دانش جوی دانش کده هنر تهران را کشت، تعدادی را زخمی کرد و گفته می شود که بیش از ۱۵۰۰ نفر را دستگیر نمود. اما این رژیم درمانده در توجیه وحشی گریهایش، با سر هم بندی کردن دسیسه های مسخره و کودکانه مدعی شد که صانع «بسیجی» بوده و توسط

عوامل ایرانی وابسته به بیگانه هدف گلوله قرار گرفته است! شعارهای نماینده گان مجلس دائر بر اعدام موسوی و کروی در صحن مجلس نیز نشان داد که تمامی قوای سه گانه مقننه، قضائیه و مجریه در خدمت استبداد و ارادل و اوباش حاکم بوده و عروسکهای هستند که ادای قانون گزار، مجری عدالت و مجری قانون را درمی آورند. رهبران جنبش سبز به بهانه ی هم دردی با مردم تونس و مصر مردم را به خیابانها کشاندند و نیروهای سرکوب گر فرصت دیگری یافتند تا به راه پیمائی مسالمت آمیز مردم حمله کنند و با کشتن و بگیر و ببند عربده ی پیروزی سردهند. مردم و به خصوص جوانان اعم از دختر و پسر شجاعانه راهپیمائی کردند، با نیروهای رژیم درگیر شدند و نشان دادند که رژیم **بقیه در صفحه دوم**

پیام به کنفرانس زنان کارگر و زحمت کش در کاراکاس ونزوئلا

رفقا و دوستان!

در آستانه ی صد و یکمین سال گرد روز تاریخی ۸ مارس - روز اعلام هم بسته گی زنان جهان برای رهائی از ستم طبقاتی و ستم مرد سالاری، گرم ترین تهنیت های خود را به این مناسبت تقدیم کرده و پیروزی کنگره ی جهانی تان را در خدمت به اوج گیری مبارزات حق طلبانه ی زنان آرزو مندیم.

زنان امروزه با سر بلندی و غرور باید نقش عظیم تاریخی خود را در سرنگونی نظامهای استثمارگر و ستم گر سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری محکم به دست گرفته و به پیش ببرند. چراکه هم در زمینه ی تولید نسل کار و زحمت و هم در جبهه های مختلف کار تولیدی نقش **بقیه در صفحه ششم**

نکاتی درباره شکل مبارزه و رابطه آن با گرایش طبقاتی و نظام جایگزین

جامعه ایران شاهد حضور سه گرایش طبقاتی عمده است که هر کدام راه حلها و روش خود را برای تعقیب منافعشان دارا می باشند: ۱- بورژوازی انحصار طلب که توسط دولت موجود نمایندگی می شود و چه بخواهد و چه نخواهد مجبور به ادامه راهی است که با احمدی نژاد شروع به پیمودن آن کرده. ۲- بورژوازی اصلاح طلب که خواهان تغییراتی در روبنای موجود است. ۳- پرولتاریا که خواهان دگرگونی انقلابی کل نظام اقتصادی - اجتماعی موجود و روبنای سیاسی برخاسته از آن است.

مسلم است که اینها فقط گرایشات کلی هستند و هر کدام از آنها در درون خود شاخه ها و دسته بندیهایی **بقیه در صفحه هفتم**

خیالات واهی را به دور بیاندازیم و خود را برای مبارزات طولانی آماده کنیم

سعید، اسماعیلیه و غیره که فریاد می زدند: «مبارک الرحل!»، مقدماتا برای اولین بار در طول ۳۰ سال در قدرت، معاونی برای ریاست جمهوری انتخاب کرد و گفت تا سپتامبر ۲۰۱۱ کنار نخواهد رفت و بالاخره در ۱۱ فوریه با ادامه ی تظاهرات مردم، کنار رفت و کشور را به دست شورای عالی نیروهای مسلح سپرد که به نظر می رسد کودتائی قصری باشد و ارتش محترمانه مبارک را در توافق با آمریکا و اسرائیل کنار گذاشت! به هر حال، این دو پیروزی اولیه بر کارگران و زحمت کشان تونس و مصر مبارک باد!

در این مبارزات جانانه تاکنون حدود ۶۰۰ نفر در تونس و مصر جان باخته و هزاران نفر زخمی و دست **بقیه در صفحه سوم**

موج اعتراضات، جنبشها و نهایتا شورشهای توده ای اکثر کشورهای عربی واقع در شمال آفریقا و خاورمیانه را فرا گرفته و کاخ مستبدان حاکم این کشورها و امپریالیستهای مستبد پرور را به لرزه در آورده و بعضا چون بن علی رئیس جمهور تونس را که در ۲۳ سال ریاست جمهوری اش میلیاردها ثروت از طریق دزدی اموال مردم اندوخته بود، همانند موش وحشت زده ای در ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ وادار به فرار نمود. در حالی که همتای مصری اش، حُسنی مبارک، به بهانه ی این که اگر کنار برود مصر دچار هرج و مرج خواهد شد، بعد از ۱۸ روز مقاومت در برابر غرش میلیونها انسان عاصی از دست رژیم جبار وی در خیابانهای قاهره، اسکندریه، پورت



تظاهرات ۲۵ بهمن... بقیه از صفحه اول

دشمن سرسخت مردم است. این یک پیروزی برای آنان بود چه حاکمان تصوری کردند که بعد از سرکوبهای سال قبل، دیگر کسی جرئت مبارزه کردن با رژیم را در سطح خیابانی نخواهد داشت.

در تدارک این راه پیمائی، جمعی از دانش جویان دانش گاه تهران فراخوانی صادر کردند که از جمله در آن آمده بود: «اینان هراسشان زیگانگی ماست و چه داستان شگفت انگیزی ست، باتوم و گاز اشک آور و تفنگ می آوری... از میان مان و از یاران دبستانی مان عده ای را در خیابان و عده ای را در شکنجه گاهها می کشی و زندان می بری و چنین می پنداری که آنها را نابود کرده و دوباره نعره سر می دهی، نه... آنها در غریب فریادهای سرخ سبزند و جاوید... ما دوباره هم بیا میخیزیم». و اتفاقاً رژیم همین کار را پیوسته کرده و ادامه هم خواهد داد! چنان چه راههای دیگر مبارزه جُست و جو نشوند. قاتلان حاکم تشنه ی خون هستند و تا زمانی که خون خودشان ریخته نشود، دست از خون خواری برنخواهند داشت!

در این فراخوان از یک سو عزم مقاومت و ایستادن در برابر حاکمان وحشی موج می زند و برای یگانه گی مبارزه ی به ستوه آمده گان کشور تبلیغ می شود که روحیه ای ستودنی است و از سوی دیگر راه پیروزی بردشمن غداری که تجاوز به حقوق انسانها و شکنجه گری جزء مهمی از علت وجودی اش است و باید برای آن راهی یافت تا جوانان مان اعم از دختر و پسر در عنفوان جوانی به آسانی طعمه ی چنگال نفرت انگیز دشمن بی رحم و بی وجدان نشوند، نسخه ای ارائه نمی گردد.

چنین تاکتیکی برای رهبری جنبش سبز که از نوع خود حاکمان هستند و می خواهند با فشار گذاشتنها و بالارفتن از شانه های کارگران و زحمت کشان به قدرت دست یابند و قول انجام برخی رفرمهای سطحی را می دهند، جذاب است و مطلوب.

یک جمع بندی تاریخی می گوید «دانش جویان شاخکهای حساس جنبش مردم هستند». اما دانش جویان در عین حال در حدی که علم می آموزند و به روشهای علمی نیز دست می یابند، ضروری است از جمله آن آموزشها را در جریان مبارزه علیه رژیم به کار ببرند. انقلاب کردن، علمی اجتماعی است که باید آن رافرا گرفت. با حرکتهای احساسی می توان حماسه آفرید اما نمی توان ضرورتاً به پیروزی رسید.

کما این که در حرکت ۶ ماهه ۱۳۸۸، جوانان در مقابله با رژیم، سربلندانه و با مقاومتی سرسختانه ایستادند، اما نتیجه ی آن همه جان فشانیها فقط بی آبرویی و بی حیثیت شدن بازم بیشتر رژیم در نظر ایرانیان و جهانیان شد و نه بیشتر. حتی رژیم بهانه به دست آورد تا وحشیگریهای خودش را در برخورد به مخالفانش، با توجیه «آلت دست خارجی بودن معترضان» دوچندان کند. بنابراین، مبارزه برای براندازی دشمنی که صاحب تاکتیک و استراتژی ضدانقلابی و امکانات مادی و نیروی انسانی تربیت شده برای کشتن است، ایجاب می کند که با درایت بیشتری باید پا به میدان مبارزه گذاشت.

همان طور که در مورد تونس و مصر دیدیم، حتی امپریالیستها نیز از راه حلهای تغییرات سطحی که بنیاد نظام سرمایه داری را به خطر نیاندازد، اجباراً و در شرایط طغیان توده ها مخالفت چندانی ندارند. بن علی و حسنی مبارک در اثر فشار مردم مبارز رفتند ولی چه در تونس و چه در مصر قدرت به دست مردم نیافتاد و غنوشی و طنطاوی و امثالهم که متعلق به رژیمهای گذشته اند حاکم شده اند و هنوز مبارزات سختی را خلقهای عرب برای رسیدن به آزادی و بهروزی باید پیش ببرند.

آیا ضرورت دارد از این واقعیتی که هم اکنون در جلو چشم ما اتفاق افتاده است درست بیاموزیم و خود را برای مبارزات جدی تری آماده بکنیم؟ و یا به مصداق «انشاءالله گربه است» دل خوش کنیم که با تظاهرات چندی کلک رژیم را خواهیم کند؟! رژیم تا دندان مسلح است و بر ضدانقلاب مسلح نمی توان صرفاً با توسل به تظاهرات مسالمت آمیز خیابانی پیروز شد. آن هم رژیمی که پول نفت و استعمار کارگران و زحمت کشان را برای اجیر کردن صدها هزار مزدور آدم کش در اختیار دارد و در شست و شو دادن به مغز نوجوانان و جوانان مذهبی صاحب هزاران سال تجربه است!

دانش جویان باید از خود بپرسند: کدام آمده گی را برای مقابله با رژیم فراهم کرده اند؟ برای جلب توده های کارگر و زحمت کش چه شعارهایی به نفع آنها تدارک دیده اند؟ در نتیجه به پشت گرمی کدام نیروی اجتماعی به خیابانها می ریزند؟ و دست آوردهای شان در این مبارزات تا به حال چه بوده است؟ آیا تنها راه مبارزه با رژیم ریختن به خیابانها و تظاهرات است و یا علاوه بر آن راه های دیگری نیز وجود دارد که باید یا کشف کنند و یا به کار بگیرند؟

مثلاً آیا یک روز اعتصاب سراسری کارگران و زحمت کشان در ایران تاثیر کمتری از یک تظاهرات خیابانی دارد؟ آن هم با توجه به این که در چنین اعتصابی میلیونها انسان را به میدان می آوریم تا شاهرگ استثماری رژیم را ببرند! و اعتصابات مکرر کارگران گواهی است بر وجود آماده گی برای چنین حرکتی. طبعاً در چنین حرکتی رهبران سبز غایب خواهند بود چرا که آنها از قماش حاکمان کنونی هستند. اما در عوض توده ی محروم و گرسنه، توده ی تحقیر شده و در به در، توده ی سازنده ی اصلی تاریخ کشورمان حضور می یابد و برای گرفتن سر نوشت خویش به دستش می رزد.

دانش جویان به جای افتادن در دام تپله های رهبران سبز باید به دفاع از حقوق کارگران و زحمت کشان، زنان و دیگر ستم دیده گان جامعه برخیزند. باید از حق تشکل یابی کارگران دفاع کنند؛ باید به مخالفت جدی با تجاوز به حقوق کارگران و زحمت کشان و زنان برخیزند؛ باید آزادی زندانیان سیاسی و به ویژه کارگران زندانی را خواستار شوند؛ باید به کشته شدن کارگران ایران خود رو و معدن چیان کرمان و غیره اعتراض کنند. آن وقت است که آنان به فراخوان شما در مورد راه پیمائی نیز جواب خواهند داد. دفاع شما از دموکراسی باید به طور تنگاتنگی در گرو دفاع از دموکراسی برای مردم باشد و نه صف کشیدن در پشت شعارهای جنبش سبز. شما خواستار پایان دادن به نظام حاکم هستید، در حالی که جنبش سبز فقط عوض شدن مهره ها در درون همین نظام را می خواهد و از نیروی شما برای رسیدن به اهدافش سود می برد!

طی بیش از یک سال و نیم اخیر، جنبش سبزها چه قدر از حقوق مردم دفاع کرده اند آیا با رفتن سید علی دموکراسی و آزادی نصیب مردم خواهد شد؟ اگر آری دلایلتان چیست؟ وگرنه این دیدگاه مایوسانه و محیلاًنه معرف «باری به هر جهت» نیست؟ در شرایطی که جهان سرمایه داری به پیری و پلشتی رسیده و با به راه انداختن دریا های خون در تمامی جهان مذبحخانه می کوشد تا خود را سرپا نگه دارد، شایسته نیست که نیروی جوان روشن فکر ایران کمر همت برای پایان دادن به این نظام بربر منش نبندد و به دنبال سراب جنبش سبز بیافتد؟

رفیق کمونیستی از داخل کشور در آستانه ی تظاهرات ۲۵ بهمن از جمله چنین می نویسد:

«همانطور که مطلع هستید چندی پیش موسوی و کروبی خواهان مجوز»

تحقق دموکراسی راستین در گرو دفاع از سوسیالیسم است!



راهپیمایی شده بودند تا به قول خودشان از مردم تونس و مصر پشتیبانی کنند. مشخص بود که به ایشان مجوزی داده نخواهد شد. چند روز است که بعضی سایتها و کانالهای ماهواره ای در این باره تبلیغ می کنند و سعی می کنند مردم را به تظاهرات در ۲۵ بهمن دعوت کنند. قیلا طی نوشته هایم به بیهوده بودن این حرکتها و اینکه چطور برخلاف ژست آزادیخواهانه و مبارزه جویانه شان، مردم را به تحمل وضع کنونی ترغیب می کنند، پرداخته بودم. اینجا فقط بطور خلاصه اشاره می کنم که ناکافی بودن تظاهرات خیابانی - آن هم تظاهراتی که از قبل زمان و مکانش مشخص شده و محدود به روز خاصی است - برای پیروزی جنبش آزادیخواهانه مدتهاست که روشن شده و مردم نیز دیگر رغبتی به این کارهای عبث ندارند. درجه آزادیخواه و مبارز بودن اصلاح طلبان هم از اینجا مشخص می شود که آنها می خواهند برای مبارزه علیه یک رژیم از خود آن رژیم مجوز بگیرند! اگر قرار است جنبش به مرحله بالاتری وارد شود باید اشکال مبارزه رادیکال و پیگیر نظیر اعتصاب، سنگر بندی خیابانها و قیام در دستور کار قرار گیرند، در غیر این صورت مردم با مشاهده تلفات دادنها و نتیجه نگرفتهای مکرر نا امید شده و منفعل می گردند. همین پیروزی نیمه کاره ای که جنبشهای آزادیخواهانه تونس و مصر تا حالا به آن دست یافته اند دقیقا به این خاطر بوده که آنها هر گونه سازش و مامشات را حداقل با دیکتاتور اعظم کنار گذاشتند و برای مبارزه شان نه مجوز گرفتند و نه آنرا محدود به مکان و زمان خاصی کردند».

مسلمتا انجام چنین کارهایی که به قیام ختم شود، مستلزم تدارک دقیق و پُر حوصله است که باید هر انسان مبارز و به خصوص نیروهای سیاسی آگاه آن را جدی گرفته و در تحقق اش صمیمانه بکوشند. اما مهم ترین مسئله در این راه به وجود آوردن رهبری آگاه، مبارز، پیگیر و پای درعمل است که همانا ستاد پیشرو پرولتاریای انقلابی است.

ک. ابراهیم - ۲۶ بهمن ۱۳۸۹



خیالات واهی... بقیه از صفحه اول

گیر شدند و اعتراضات در هر دو کشور هنوز هم ادامه یافته و بعضا به خون کشیده می شوند. اکنون دیگر شعار تظاهرکننده گان ساقط کردن نظام است، بدون این که ابزارهای اصلی آن را فراهم کرده باشند! اعتصابات کارگران به خاطر افزایش مزد در رشته های مختلف: بانکها، توریسم، نفت و گاز، نساجی، رانندگان اتوبوسها، فولاد، پست، وزارت بهداشت و غیره نشانی است از دورجدید مبارزه برای رهایی.

این جنبشها همانند خشم فروخته و آتش زیرخاکستری بودند که با باد بحران جهانی سرمایه داری گر گرفته و مشتعل شدند. فقر و بی کاری، گران شدن مایحتاج اولیه ی زنده گی مردم، دیکتاتوری افسارگسیخته ی حاکمان، بی آینده گی جوانان که بخش بزرگی از جمعیت این کشورها را تشکیل می دهند، عامل تعیین کننده در این خیزشها بودند. درعین حال با بروز این خیزشها نگرانی کشورهای امپریالیستی از شعله و رشدن انقلابات سرکشی که می تواند نفوذ آنان را در این منطقه ی مهم استراتژیکی جهان در زمانی کوتاه از بیخ و بُن برکند، را برانگیخت. آنان با عوض کردن نقاب از چهره ی کرپه سلطه طلب و دیکتاتورپرورشان به طور ناشیانه و دست پاچه ای «دموکراسی طلب» برای این کشورها شده و درعین حال سریعاً دست به کار شدند تا باروی کار آوردن دولت موقت جدید مانع از تعمیق انقلاب در آن مناطق گردند. برخلاف تصور برخی که می خواهند با بستن صفت «انقلاب مخملی» از اهمیت طغیان توده های عصبانی گرسنه، ستم دیده، استثمار شده و مورد تحقیر و شکنجه قرار گرفته بکاهند، مقایسه ی این خیزشها با «انقلابات مخملی» در کشورهای اروپای شرقی، تفاوت فاحش حرکتهای ساخته و پرداخته ی ارتجاعی در آن کشورها را با تلاشها و قهرمانیهای توده های میلیونی خلق عرب که درجُست و جوی راهی برای رسیدن به کار، نان، مسکن، آزادی و بهروزی اند، نشان می دهد.

شاید لازم به یادآوری نباشد که در «انقلابات مخملی» در اروپای شرقی، ضدیت با حاکمان هم راه بود با تلاش آشکار گرایش به غرب. امپریالیسم آمریکا از طریق نهادهایی که میلیارد در آمریکائی - سوروس بورس باز- درست کرده، حمایت مالی می شدند و با گسیل تعداد قابل ملاحظه ای از

ماموران و جاسوسان خود به آن کشورها و تشویق مردم برای آمدن به میدان با خیمه و بارگاه و رنگهای مخصوصی در هر کشور، زمینه را برای خیزشی فرمایشی فراهم ساخت. درحالی که در کشورهای نظیر تونس و مصر، سرسپرده گان امپریالیسم دهها سال بر قدرت دولتی تکیه زده و مورد حمایت بی چون و چرای کلیه ی کشورهای امپریالیستی تا آخرین لحظه در قدرت، بودند. بن علی رئیس جمهور فراری تونس نمونه در پیاده کردن سیاستهای نئولیبرالیستی بود و تا آخرین روزهای فرارش مورد پشتیبانی دولت منفور سارکوزی در فرانسه قرار گرفت. مصر نیز در طول بیش از ۳۰ سال اخیر بیش از ۶۰ میلیارد دلار کمک نظامی و اقتصادی از آمریکا گرفته است و درخوش خدمتی به آمریکا و اسرائیل زبان زد خاص و عام است. زمانی که حُسنی مبارک حاضر به استعفای فوری نبود، مرتباً مقامات رسمی در آمریکا از یک سوتاکید می کردند که عدم کناره گیری فوری او باعث خواهد شد تا کمک نظامی آمریکا به مصر قطع شود! و از سوی دیگر در تدارک برای توجیه جانشینی برای حُسنی مبارک، که وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم باشد، در مقابل پافشاری حُسنی مبارک به عدم استعفاء کوتاه آمده و در مجموع در تلاش بودند تا احتمالا زمینه را برای انجام یک کودتای نظامی فراهم سازند. هم چنین حمایت نتانیاهو نخست وزیر صهیونیستی اسرائیل از رئیس جمهور مصر در ابتدای شروع تظاهرات مردم در مصر، نشان دیگری بود از درجه ی وابسته گی رژیم مصر به امپریالیسم و صهیونیسم.

بنابراین جهت یافتن دیدی درست از روند تکامل اوضاع در جنبشهای میلیونی اعتراضی در تونس و مصر، باید قدری از نزدیک به صف بندی نیروهای انقلابی، بینابینی و ضدانقلابی درگیر در حول این خیزشها بپردازیم تا بتوانیم دقیقتر به ارزیابی از شورشهای موجود دست بزنیم:

۱- نیروهای انقلابی شرکت کننده در این خیزشها اساسا کارگران و جوانان - به ویژه دانش جویان - و تشکلهای چپ و مترقی هستند. خواست اینان نان، مسکن، رفاه و آزادی است. کارگران چه در تونس و چه در مصر تاحدودی در اتحادیه های خود متشکل هستند و این اتحادیه ها به خصوص در مصر سابقه ی مبارزاتی فراوانی داشته و در سالهای اخیر اعتصابات برجسته ای را در منطقه ی «محله» قاهره



و پورت سعید سازمان دادند که بیش از ۳۰ هزارکارگر دربخش نساجی فقط درمحل کارمی کنند. ولی به علت نفوذ رفرمیستها در راس اتحادیه کارگری درتونس و همکاری آنان با بن علی، به جز درمورد برخی خواستهای مطالباتی کارگران، این اتحادیه به مخالفت چندان با رژیم بن علی درگذشته نپرداخته بود.

وجود بی کاری گسترده درصوف جوانان و به ویژه قشر فارغ التحصیل دانش گاه دیده که درتونس بیشترین تعداد را به نسبت جمعیت اش درمقایسه با دیگرکشورهای عربی دارد، و فقدان آزادی و سرکوب هرحرکت اعتراضی آنان، این نیروی معترض را با خودکشی یک حوان تحصیل کرده به نام بوعیزی به حرکتی بی مهابا دربرابر رژیم فاسد و ارتجاعی تونس، کشاند. تحت تاثیراین حرکت ضدرژیمی، درمصرنیز با نفوذ نیروهای چپ درجنبش کارگری و دانش جوئی و با فقر روزافزونی که جوانان با آن روبه روهستند، به طوری که تعداد جوانان بی کار بیش از ۳۰٪ است، نیروی عظیمی از آنان وارد صحنه اعتراضات سراسری شد. برخلاف برخی ادعاها و شایعه ها نیروهای مذهبی - به خصوص درمصر- که از نفوذ قابل توجهی برخوردارند، اولادیر به معترضان پیوستند و ثانیاً با تمام نیرو نیز وارد صحنه ی مبارزه نشدند.

اما وجه اشتراک درهر دو کشور و نیز درکشورهای دیگر عربی این است که نیروی رهبری کننده ی کمونیست متشکل، مبارز و با سمت گیری درست انقلابی که از نفوذ قابل توجهی درمیان کارگران و زحمت کشان برخوردارباشد و به رهبری اصولی و درست جنبشهای اعتراضی کنونی بپردازد، موجودنیست. نیروهای کمونیست ضعیفند و علاو برآن متفرق می باشند. درنتیجه آینده ی درخشانی از پیروزی را برای توده های شورشی نمی توان تجسم کرد. هرچند که این خیزشها، توده های به خواب رفته را بیدار کرده و حاکمیت پوشالی، ولی خون خوار حاکمان را چنان برملا نمود که دیگر جز با ایجاد دریائی از خون، بورژوازی داخلی و امپریالیسم قادر به ادامه ی دیکتاتوری دراین کشورها نخواهندشد.

شعارهایی که درهر دو کشور و یا درتظاهرات مردم دریمین و اخیرادرالجزیره نیز بیشتراز هرشعاردیگری مطرح شده است، درحد کناره گیری رئیسان جمهوری - بن علی، حسنی مبارک، علی عبدالله

صالح و عبدالعزیزبنفلیقه - بود. برجسته کردن این شعاربه تنهایی، ارزشی بیشتر از شعار «شاه باید برود!» انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران ندارد. این شعار لازم است ولی نه کافی! هر تخریبی باید با ساختمان جدید همراه شود، وگرنه تخریب بدون سازنده گی دربهترین حالت، مدالی بیشتر از آتارشیسم را نمی تواند بگیرد. گرچه شعارهایی دایر به کنارگذاشته شدن کل حکومت درمیان تظاهرات مردم هم اکنون مطرح می گردد نظیر(الشعب یبرید اسقاط النظام)، اما متاسفانه تاریخ دارد تکراری شود و حتا درخوشبینانه ترین شکل که بخشی از نیروهای معترض استعفای دولت و انجام انتخابات «آزاد» را مطرح می کنند، آن هم درشرایطی که نیروهای انقلابی سرکوب شده، فاقد توان پیوند وسیع با توده های کارگر و زحمت کش بوده و از توان مالی لازم درانجام تبلیغات به نفع برنامه های خود نیستند، درحالی که نیروهای بورژوازی دراین زمینه از امکانات وسیعی برخوردارند، به خصوص که به راحتی نیز می توانند با سازش آشکار و نهان با امپریالیستها و سرمایه داران داخلی، ارتش و دیگر ارگانهای سرکوب گر باقی مانده، از امکانات قابل ملاحظه ای برخوردارشوند. به علاوه، پارلمانتاریسم نمودی از برپانگه داشتن حاکمیت بورژوازی است و هیچ گاه درتاریخ باعث به قدرت رسیدن کارگران و زحمت کشان نشده است. ازانتخابات «آزاد» نوع پارلمانی، مجلس و دولت مدافع کارگران و زحمت کشان به وجودخواهد آمد. درچنین شرایطی، بهترین خدمت به جنبش انقلابی مردم دراین کشورها از یک سو عبارت است از تلاش برای ایجاد شوراهای کارگران و زحمت کشان درمحل کار و محل زنده گانی و تثبیت آنها، تا ارگانهائی توده ای و از پائین به وجودآمده، رشد کرده و در ایجاد تغییرات آتی به نفع اکثریت مردم نقش ایفا نموده و درعین حال با گسترش نفوذ شان زمینه را برای ایجاد دولتی که نماینده ی واقعی اکثریت عظیم مردم باشد، فراهم کنند؛ و از سوی دیگر تلاش برای ایجاد وتقویت نیروی رهبری کننده ی انقلابی یعنی حزب کمونیست واحد دراین کشورها. وظیفه ی نیروهای آگاه کمونیست به علاوه این است از ابتدا درمیان مردم با ایجاد خیال واهی که گویا با تعویض چند مهره درحکومت ارتجاعی و یا استعفای کامل دولت، مردم می توانند به آزادی و بهروزی برسند، مبارزه شده و شعار «قدرت به دست توده ها» پیش برده شود.

خوش بختانه تجربه ی منفی انقلاب ۱۳۵۷ ایران دربرابر همه ی انقلابیون عرب قراردارد. دراین مورد مبارزه باهرگونه تلاشی برای ایجاد حکومتی متکی برمذهب از اهمیت ویژه ای برخوردار است. کما این که این روزها راشد غنوشی رهبر حزب اسلام گرای «نهضت» درتونس و محمد بدیع رهبر کنونی «اخوان المسلمین» مصر با بیان این که مذهب سنی مانند مذهب شیعه نیست و حزب آنها شبیه حزب «عدالت و توسعه» درترکیه است که هم اکنون قدرت را در دست دارد، مشغول توهم پراکنی برای فردا روز این کشورها هستند. درست همانند خمینی که می خواست پس از سرنگونی رژیم شاه فقط «طلبه ای باشد درقم». اما وقتی که اسلامی ها توانستند قدری در راس قدرت تثبیت شوند، برتخت پادشاهی ولایت فقیه نشست و حاکمیت خون باری را بنانهاد. نمی توان به طورقطع گفت که نیروهای مذهبی به خصوص درمصر که ازقوی ترین نیروها هستند، خواب نشستن برراس قدرت را نبینند.

درنتیجه، «جدانی دین از دولت و امور آموزشی» و احترام به آزادی و برابری زنان بامردان درکلیه ی عرصه های اجتماعی از وظایف فوری و خدشه ناپذیر کمونیستها و دیگر انسانهای مترقی است که باید از همان ابتدا روی آن تاکید بگذارند و خوش بختانه نمونه ی منفی حکومت مذهبی درایران، درمقابل چشم همه قرار دارد. و بالاخره تاکید روی «آزادی بیان و تشکل واجتماعات و اعتصابات» را باید به عنوان دست آوردهای این خیزشها به رژیم آتی دراین کشورها تحمیل نمود.

درچهارچوب این نکات استراتژیک انقلابی، نکات فراوان دیگر تاکتیکی هستند که درادامه بحث به آنها می پردازیم.

۲- نیروهای ضدانقلابی از نظر داخلی شامل کلیه ی نهادهای استثمارگر- سرمایه دارهای کمپرادور و وابسته - و نیروهای سرکوب گر رژیمهای عرب هستند که در اداره ی امورکشور از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی، قضائی و غیره شرکت داشته و کارنامه ای بس منفی و منفوری درمیان مردم دارند. بدون خوردکردن قدرت حاکمه ی سابق و استقرار دولت مردم انقلابی، انقلاب دراین کشورها ناتمام خواهد ماند. درعرصه ی اقتصادی - سیاسی، شرکتهای چندملیتی نقش مهمی درمداخله در امور اقتصادی و سیاسی این کشورها دارند و تا زمانی که دست آنها از دخالت درامور



این کشورها قطع نشود، وابسته گی آنها به امپریالیستها و ادامه ی فقر و فاقه ی حدود ۲۰۰ میلیون نفر از مردم عرب و غارت منابع غنی این کشورها و استثمار نیروی کار ارزان و کشاندن آنها به زیر برنامه ی جهانی امپریالیستها ادامه یافته و وضع به روال سابق پیش خواهد رفت. در دستگاه دولتی، نیروهای مسلح ارتش، پلیس، سازمانهای اطلاعاتی، دادگاههای بلخ گونه و زندانها و شکنجه گاهها از نقش درجه ی اولی در حفظ رژیم و سرکوب توده های کارگر و زحمت کش برخوردارند. بدون انحلال این نیروها و این نهادها و دل خوش کردن به شرکت در این یا آن کابینه ی دولتی یا انتظارداشتن که با انتخابات پارلمانی می توان تغییری ماهوی در نظام طبقاتی استثمارگر و ستم گرا حکم به وجود آورد، گرفتار شدن در خیال واهی است. در این مورد نمونه ی خوبی هم اکنون در برابر ما قرار دارد: در نپال حزب کمونیست نپال (مائونیست) بعد از ۱۰ سال جنگ توده ای و تبدیل شدن به قوی ترین نیروی اپوزیسیون نقش درجه اولی را در کنار گذاشتن پادشاه نپال داشت و در توافق با دیگر احزاب بورژوائی و چپ در انتخابات پارلمانی بیشترین رای را به دست آورد و رهبر حزب یک سال نیز توسط مجلس به نخست وزیری نپال انتخاب شد. اما پیشنهاد وی در مورد کنار گذاشتن یک ژنرال فاسد و قاتل رژیم سلطنتی با مخالفت رئیس جمهور نپال وابسته به حزب کنگره که حزبی بورژوائی و باگرایش به هند است، ناکام ماند و وی از مقام نخست وزیری استعفا داد. در حالی که در دوره ای که جنگ خلق علیه رژیم سلطنتی در جریان بود، بخش عمده ای از نپال در زیر رهبری حزب کمونیست آزاد شده و مردم حق تعیین سرنوشت خویش را به دست آورده بودند و ارتش مسلح توده ای در این روند نقش مهمی داشت.

تجربه ی انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران درس مهمی برای امپریالیستها بود. آنها تا آن جا که در توان داشتند کوشیدند بدنه ی ارتشها را منفعل سازند تا کار خود را پیش ببرند. هم اکنون در کشورهای تونس و مصر، ارتشها با ظاهر «هم گامی بامردم» در زیر ضربه ی نیروهای معترض مردم قرار ندارند. دولتهای امپریالیستی این ارتشها را در نمک خوابانده اند تا وقت ضرور از آنها به نفع حفظ وضع موجود استفاده کنند. به نمونه ی زیر به مثابه «مشت نمونه خروار» توجه کنیم: در یاردار مایک مولن، رئیس ستاد مشترک آمریکا با همتای مصری

خود تماس گرفت و گفت «به توانائی ارتش مصر در تامین امنیت هم در داخل و هم در منطقه ی کانال سوئز اعتماد دارد.» این نشانی است از درجه ی سرسپردگی روسای ارتش مصر. در کنار این نیروهای ضد انقلابی داخلی، شرکتیهای چندملیتی و دول امپریالیستی قرار دارند که یک شبه همه موضع عوض کرده و از مدافعان پروپا قرص دولتهای مستبد عرب، به «منتقدین نرم» آنها در کشورهای درگیر طغیان داخلی، تبدیل شده اند. چنین تغییر سیاست، بدون داشتن نقشه برای آینده جهت حفظ نفوذ و سلطه امپریالیستها در این کشورها معنای دیگری ندارد. توجه کنیم:

- خانم اشتون مسئول سیاست خارجی اتحادیه ی اروپا می گوید: «ما خواستار تداوم حمایت از تظاهرکننده گان مصری شده ایم تا آسیبی به مردم نرسد و خشونتها شدت نگیرد!»

- سنای آمریکا ۳ فوریه ۲۰۱۱ قطعنامه ای را که دوماً حزب جمهوری خواه و حزب دموکرات (مک کین و کری) تهیه کرده بودند، تصویب کرد که در آن از حسنی مبارک خواسته شد هرچه زودتر قدرت را به یک دولت انتقالی واگذار کند.

- جو بایدن در مذاکره با عمر سلیمان معاون جدید برگزیده شده ی حسنی مبارک - که قبلاً مسئول سازمان اطلاعات مصر بود و هزاران نفر مصری و غیرمصری تحت ریاست او شکنجه شدند - گفت که وی را ترغیب کرده تا با اپوزیسیون مذاکره کرده و روند انتقال قدرت هرچه زودتر آغاز شود.

- جالب تر از همه صحبت سخن گوی وزارت امور خارجه آمریکا روز ۵ شنبه است که اصرار بر تعجیل به خاطرکناره گیری مبارک برای آن است که هرچه بیشتر زمان بدون عمل بگذرد «خطر درگیری و خشونت بیشتر می شود». و منظور لخت و عریان وی این است که ممکن است دیگر کنترل امور از دست ما خارج شود!

- رهبران کشورهای آلمان، انگلستان، فرانسه، سوئد و غیره نیز چه فردی و چه بعضاً به طور جمعی خواستار کناره گیری حسنی مبارک شدند.

- از همه جالب تر فشاری بود که دولت آمریکا برای استعفای حسنی مبارک مدنظر داشت و مرتباً توسط اوباما رئیس جمهور و هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه به صورتی کاملاً مغشوش بیان می شد.

فیلیپ ویس در واشنگتون پست نوشت که: «نوکانه مبارک را رها می کنند.

آنها در مورد ایران اشتباه کردند که نمی خواهند تکرار شود. آنها، برخلاف رهبران اسرائیل، فکر می کنند بهترین دفاع از اسرائیل ایجاد تغییر در مصراست».

آیا این اظهارنظران نشان دهنده ی آن نیست که با شروع و تداوم خیزش مردم به جان آمده از دست نوکران امپریالیسم، دولتهای امپریالیستی مشترکاً به این نتیجه رسیده اند که باید هرچه زودتر با حمایت ظاهری از حرکتیهای اعتراضی زمینه را برای روی کار آوردن عناصر کم تر شناخته شده و کم تر منفور فراهم کنند تا اوضاع به تمامی از دستشان درنرود و کنترل آن را داشته باشند؟! هفته نامه ی دی تسایت در سوم فوریه ۲۰۱۱،

دو دوزه بازی امپریالیستها را در مورد این خیزش در کشورهای عربی چنین توصیف کرد: «شادی غرب از این واقعه توام با شرمندگی است. نه فقط به دلیل خطراتی که یک انقلاب به همراه می آورد، بلکه به این دلیل که این روی دادها هم غیر مترقبه بودند و هم باعث بی آبرویی ما شدند... شاید غرب احساس می کند که مچش را در چین اعمال استعمار سرپوشیده و به کار بستن ته مانده ی نژادپرستی اش، گرفته اند.»

۳- نیروهای بینابینی که اکثراً به عنوان محلل توسط طبقات ارتجاعی و امپریالیستها برای تداوم نظامهای ارتجاعی به کار گرفته می شوند در تمامی کشورهای عربی و مشخصاً در تونس و مصر پا به میدان گذاشته اند:

راشد غنوشی رهبر تبعیدی حزب اسلامی «نهضت»، پس از اقامت ۲۰ ساله در لندن، بعد از اوج گیری تظاهرات توده ای و فرار بن علی با سلام و صلوات وارد تونس شد و برای این که توهم پیراکنند گفت که او «نه خمینی است و نه بن لادن». آنها مانند حزب «توسعه و عدالت» ترکیه فکر می کنند. محمد البرادعی با عجله از اتریش خود را به قاهره رساند تا «با تظاهرکننده گان همراه شود». البرادعی بر اساس خبر آژانس فرانس پرس گفت که: «فرضیه ی مصر دموکراتیک ضد آمریکا و اسرائیل خواهد شد، تخیلی بیش نیست». محمد بدیع رئیس اخوان المسلمین نیز اعلام کرد که گروههای اپوزیسیون موافقت که البرادعی با دولت وارد مذاکره شود.

برووک باین (۳۰ ژانویه ۲۰۱۱) با بیان اسامی شرک کننده گان در دولت تونس که سوسیالیست هستند، به معرفی آنها پرداخت و نوشت: «از ۱۷ عضو کابینه تونس

پیروز باد مبارزات رهائی بخش خلقهای عرب علیه ارتجاع، امپریالیسم و صهیونیسم!



قرار است ۶ نفر از سوسیالیستها باشند:

مصطفی بن جعفر از حزب فوروم دموکراتیک کار و آزادی - این حزب عضو مشورتی انترناسیونال سوسیالیست و عضو ائتلاف با حزب کمونیست کارگران تونس؛ احمد ابراهیم از جنبش اتاجدید - یک حزب سوسیالیستی معروف به حزب کمونیست تونس؛ احمد نجیب شیبی از حزب دموکراتیک مترقی - حزبی که قبلا اتحاد مترقی سوسیالیست نامیده می شد؛ و ۳ عضو از اتحادیه عمومی کارگران تونس - این گروه بخشی از سازمان سوسیالیستی جهان ایجاد شده توسط کمونیستها، کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد است. باتوجه به این که تعداد این وزرا یک سوم کل تعداد کابینه دولتی است، ممکن است سرنوشتی بهتر از سرنوشت شرکت ۳ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده در کابینه قوام السلطنه در ۱۳۲۵ که چندماه بیشتر دوام نیاورد، نداشته باشند! هدف قوام پاسیو کردن حزب توده بود که به خاطر شرکت در دولت هم به اعتصاب کارگران نفت جنوب خیانت کرد و هم به جنبش ملی دموکراتیک در آذربایجان و کردستان!

در مصرنیز کمیته ای مرکب از ۲۵ نفر تشکیل شد که جوانان نیز در آن شرکت داشتند و نام سه نفر از میان آنها به عنوان رئیس جمهور آینده در ۴ فوریه توسط زیاد العلیمی از نزدیکان البرادعی بیان شد: عمرو موسی دبیرکل اتحادیه عرب، البرادعی و پرفسور احمد زویل استاد شیمی - فیزیک در دانش گاه کالتک کالیفرنیا، نامزد جایزه نوبل و از مشاوران او باما و بالاخره نام ۵ جوان نیز در نظر گرفته شده است. حال باید دید ارتش مصر در این ارتباط چه برنامه ای را پیش خواهد برد؟ از فعالیت این کمیته نیز خبری در دست نیست!

بنابراین، این جنبشها در شرایط فقدان رهبری انقلابی، نه یک انقلاب، بلکه در بهترین حالت یک تغییر حکومت از دست نیروهای مستبد بورژوائی به دست نیروهای رفرمیست محلل - که آن هم ممکن است برای مدتی طولانی نباشد - صورت خواهد گرفت. امپریالیستها با حمایت از چنین روندی امیدوارند بتوانند نفوذ خودشان را در کشورهای عربی در سالهای آینده کماکان حفظ و تضمین کنند.

۴- در صورتی که از درون این جنبشهای میلیونی، نیروی سیاسی آگاه و مدبر و مبارز و صاحب نفوذ در میان توده های کارگر و زحمت کش به وجود آمده و رشد کند می

توان گفت که این خیزشها نقطه ی شروع یک انقلاب جدی اجتماعی خواهند شد و به این اعتبار توده های خلق با خون خود راه را برای حرکت اصیل انقلابی فراهم ساختند که قابل احترام و یادگیری می باشد.

به علاوه در این خیزشها قدرت توده ها به مثابه سازنده گان اصلی تاریخ و ماهیت فاسد و زوال یابنده ی نیروهای سرمایه داری اعم از داخلی و جهانی آشکار شد. جهان عرب گامی به پیش در جهت استقرار دموکراسی و سوسیالیسم برداشت و باید امیدوار بود که دیگر مستبدان مدافع نظام سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری قادر به برگرداندن کامل تاریخ به عقب - به ویژه با توسل به دین - را نیابند و بدین ترتیب بعد از گذشت بیش از ۲۰۰ سال از تجربه ی طرد دخالت دین در دولت در کشورهای غربی، در منطقه ی خاورمیانه نیز برای بار دیگر این شعار انقلابی در عمل پیاده شود.

به امید این که این خیزشها وقهرمانی و جان بازی توده های کارگر و زحمت کش کشورهای عربی که فریادشان کآهای ظلم را از الجزیره و مراکش گرفته تا اردن و یمن و سوریه و لیبی و عربستان سعودی و امارات خلیج فارس و سودان، به لرزه در آورده، زمینه را در رشد و عمیق شدن مبارزه ی طبقاتی جهت سرنگونی رژیمهای ارتجاعی در کشورهای عربی که پایگاههای مطمئنی برای امپریالیسم می باشند، و در بیرون راندن غارت گران جهانی از منطقه فراهم کنند.

ک. ابراهیم - ۲۱ بهمن ۱۳۸۹



به تارنما های اینترنتی
حزب رنجبران ایران
مراجعه کنید و نظرات
خود را در آنها منعکس
کنید!

پیام به کنفرانس زنان... بقیه از صفحه اول

مهم و حتا درجه ی اولی را ایفا می کنند و در برخورداری از نتایج این تولیدات سهم اندکی دارند. لذا زنان نه تنها نیمی از بشریت، بلکه نیم تعیین کننده ی آنند که در زیر فشار غیرانسانی جوامع طبقاتی مردسالار طی هزاران سال بزرگ ترین سرکوبها و مرارتها و تحقیرها را تحمل کرده و در عین حال از مبارزه باز نه ایستاده اند. تغییر این جهان ناعادلانه ی کنونی بدون شرکت فعال زنان در کلیه سطوح مبارزاتی امکان ناپذیر است. به همین جهت همان طور که انقلابیون قرن ۱۸ هم تاکید کردند باید « درجه ی وجود آزادی در یک جامعه را در میزان آزادی زنان در آن جامعه سنجید»، پیروزی انقلاب و استقرار نظامی عادلانه را نیز باید در میزان شرکت زنان و تاثیرگذاری در آن دید. در سرتاسر جهان و به ویژه در کشورهای پیرامونی بیان مشقات زنان برون از حد و حساب است. کشور ما ایران یکی از منفی ترین نمونه ها در این زمینه می باشد. در جبهه ی کار تولیدی و خدماتی، زنان نه تنها فرودست اند و کمتر از ۲۰٪ شان مشغول به کار در خارج از فعالیتهای خانواده گی هستند، بلکه حتا در میدان استثماری نیز امنیت نداشته و مورد تجاوز کارفرمایان می باشند؛ مجازات عشق ورزیدن زنان در ایران سنگسار است؛ حاکمیت مذهب بردولت بزرگ ترین هدف اش را سرکوب زنان قرار داده است که از آن جمله اند: پوشش اجباری، پذیرش چند همسری؛ عدم حق حضانت کودکان؛ جدا کردن زنان از مردان در عرصه ی اجتماع و از جمله در مدارس و دانش گاهها؛ نابرابری در ارث بری؛ عدم حق کاندید شدن به مقام ریاست جمهوری، نیم مردان به حساب آمدن در شهادت دادن در دادگاهها و غیره.

اما زنان سربلند و مبارز ایران، در برابر این ظلمهای غیرانسانی رژیم جمهوری اسلامی سرفرود نیاورده و در تاریخ ۳۲ سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی از همان ابتدا پرچم اعتراض به این رژیم قرون وسطائی را بلند کرده و در این راه قربانیان فراوانی تا به حال داده اند. کافی است یاد آوری کنیم که طی مبارزات بیش از ۶ ماه زنان و به ویژه دختران دانش جو در سال ۲۰۰۹ از جمله در اعتراض به انتخابات قلابی ریاست جمهوری، نقش زنان چشم گیر و غرور آفرین بود.

تجربه ی تمام خلقهای جهان نشان داده

تحقق دموکراسی و انقلاب در گرو شرکت وسیع زنان است!



است که حق گرفتنی است و نه دادنی. و برای این امر با توجه به این که ضد انقلاب جهانی و کشوری تا دندان خود را مسلح کرده اند تا نظامهای سرکوب گر و ناعادلانه شان را بر روی دریای خون و زور و قلدری نسبت به فرودستان حفظ کنند، برانداختن این انگلهای تاریخی جز با متشکل شدن و به زیرکشیدن ستم گران ممکن نیست. «چاره ی رنجبران وحدت و تشکیلات است!»

بنابراین متشکل شدن زنان حول خواستههای به حق شان در هر کشور، در هر منطقه جغرافیایی و در هر قاره و نهایتاً جهانی ضروری است تا بتوانند با تکیه بر نیروی جهانی خود و در ارتباط تنگاتنگ با پرولتاریا و خلقهای ستمدیدی جهان امر رهائی خود و تمامی بشریت را پیش ببرند.

در این راستا، ما صمیمانه ترین و گرم ترین درود خود را به تمامی زنان کارگر و زحمت کش جهان و به کنگره جهانی شان تقدیم کرده و خود را هم سنگر آنان در مبارزات غرور آفرین و آینده سازشان می دانیم.

پرچم پرافتخار ۸ مارس را در راه رهائی زنان و کل بشریت تحت استثمار و ستم هرچه باشکوه تر به اهتزاز در آوریم.
زنده باد هم بسته گی جهانی زنان کارگر و زحمت کش!
پیروزی باد کنفرانس جهانی زنان کارگر و زحمت کش!

حزب رنجبران ایران - فوریه ۲۰۱۱



کدام راه... بقیه از صفحه اول

دارند که راهکارهای متفاوتی ارائه می دهند. اما همه این شاخه ها در نهایت به دنبال خط مشی طبقاتی خویش هستند، هر کدام با روشی متفاوت. برای مثال قسمتی از بورژوازی انحصار طلب که توسط اکثریت مجلس نمایندگی می شود هر از چند گاهی با قوه مجریه اختلاف پیدا می کند ولی در نهایت چاره ای بجز تبعیت از آن نمی یابد زیرا بحران های موجود اینطور حکم می کنند که تمام قدرت در دولت متمرکز شود. همینطور در داخل بورژوازی اصلاح طلب نیز گرایشهای متفاوتی وجود دارد که هر کدام بین درجهای از صبور بودن در مقابل دولت و چانه زدن با آن تا مبارزه علیه آن

نوسان می کنند. البته باید توجه داشت که حتی رادیکال ترین جناح اصلاح طلب پا را از تغییرات روبنایی در حکومت فراتر نمی گذارد و قسمتی از روبنا را به همان شکل حفظ خواهد کرد و از لحاظ برنامه اقتصادی نیز چیزی چندان متفاوت با وضع حاضر را ارائه نمی دهد؛ به علاوه قبل از هر چیزی نگران یک انقلاب و دگرگونی اساسی است، تا آنجا که احمدی نژاد را به یک حکومت انقلابی ترجیح می دهد.

دو گرایش تحول طلب (بورژوازی اصلاح طلب و پرولتاریا) هر کدام بسته به منافع و اهداف طبقاتی خویش، راه حلها و روشهایی را برای ایجاد تغییرات مورد نظرشان در برابر جامعه قرار می دهند. تاریخ به ما می آموزد درباره جریانات سیاسی از روی آنچه که خودشان درباره خودشان می گویند قضاوت نکنیم. مسئله فقط دروغ گفتن نیست بلکه ممکن است عده ای خوش خیال علیرغم داشتن هدفی مشخص در ذهن خود، در عمل و در نتیجه برآمد مبارزه طبقاتی، به چیزی کاملاً متفاوت با هدفی که در ذهنشان بود برسند.

همانطور که گفته شد هر کدام از گرایشها راهکارهای خاص خود یا به عبارتی وسایل مبارزه خاص خود را دارند. هر وسیله ای در خدمت هدفی خاص قرار دارد. پس برای شناختن آن هدف باید قبل از پرداختن به جمله پردازیهای رایج درباره اهداف و مقاصد والا، به تحلیل وسایل مورد نظر آن گرایش پرداخت تا مشخص شود با استفاده از آن به کجا می توان رسید.

روشهایی که توسط تئوری پردازان بورژوازی اصلاح طلب (که به خود لقب «جنبش سبز» داده اند) توصیه شده و در مقیاس وسیعی بکار گرفته شده اند کدامند؟ شرکت در انتخابات، اعتراض به نتیجه آن، پرهیز از اعمال قهرآمیز. حالا این سه را بررسی کنیم.

می دانیم که بدون انتخابات «جنبش سبز»ی در کار نمی بود. برای شرکت در انتخابات لازم بود به نفع یکی از چهار نفری که دست چین شده بودند موضع گیری شود. بورژوازی اصلاح طلب عمدتاً به موسوی و کروی متمایل بود که اختلاف قابل توجهی با هم نداشتند. دست هر دو آنها آغشته به خون مردم بود. آنها خود از پایه گذاران جمهوری اسلامی و بانیان سرکوب بودند و زمانی که خود زمام امور را در دست داشتند دست به جنایات فراوانی زده بودند. با این حال چطور می شد از آنها حمایت کرد؟ برای حمایت از آنها لازم بود جنایات گذشته شان

یا انکار شوند یا مسائلی کوچک و کم اهمیت جلوه داده شوند. آیا این انکار یا کم اهمیت جلوه دادن خود زمینه را برای تکرار آن جنایات هموار نمی کند؟ و اگر چنین شود پس آیا راه برای انکار و کم اهمیت جلوه دادن جنایاتی که در زمان احمدی نژاد رخ دادند باز نخواهد شد؟

برای شرکت در انتخابات همچنین لازم بود این توهم القا شود که جمهوری اسلامی حکومتی دموکراتیک یا نسبتاً دموکراتیک است که به نظر مردم اهمیت می دهد. این در حالی است که جدا از مسئله تقلب، ارگانهای ظاهراً انتخابی هیچگاه نه تصمیم گیرنده واقعی بوده اند و نه مجری اراده مردم. ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی که در طی آن اصلاح طلبان علاوه بر قوه مجریه، قوه مقننه را هم در اختیار داشتند به وضوح این را ثابت کرده بود ولی کسانی پیدا شدند که همین واقعیت مسلم را نادیده گرفتند یا انکار کردند.

پس از شرکت در انتخابات و ناکام ماندن آنها در اثر تقلب جناح رقیب، مسئله اعتراض به تقلب بزرگ مطرح شد. اما چه نوع اعتراضی به مردم پیشنهاد شد؟ راهپیمایی مسالمت آمیز بدون سر دادن شعارهای رادیکال. اما این هم برای جناح رقیب پذیرفتنی نبود. اجتماعات آرام مردم به گلوله بسته شدند. مردم عادی کشته ها و زخمی های فراوانی دادند و خیلی از ایشان به شکنجه گاهها و کشتارگاهها رفتند. واکنش اصلاح طلبان چه بود و چقدر می توانستند این اعمال را محکوم کنند؟ آنهایی که خودشان جنایات دهه ۶۰ توسط سیاستمداران سبز امروزی را انکار کرده یا ناچیز شمرده بودند، طبیعتاً نمی توانستند ببینند که جنایات جدید، ادامه منطقی همان سیاست قدیمی هستند.

پس از چند ماه تظاهرات خیابانی مشخص شد که این شکل از اعتراض به تنهایی نمی تواند دولت را به عقب نشینی وادارد. در نتیجه یا باید به وضع موجود تمکین می شد و یا اینکه اشکال مبارزه رادیکال تری بکار گرفته می شدند که حالت دوم معادل بود با نفی اصلاح پذیری حکومت و مبارزه علیه کلیت جمهوری اسلامی. به علاوه هدف مبارزه چیست؟ اگر قرار است مردم زندگی خود را به خطر اندازند باید انگیزه کافی برای اینکار داشته باشند. چه انگیزه ای برای اینکار کافیس؟ اینکه موسوی را بجای احمدی نژاد نشانند تا شاید چیزی شبیه دوران خاتمی تکرار شود؟ برنامه کدام گرایش اصلاح طلب ارزش جنگیدن



داشت؟ آنها حتی در حد آزادیهای بورژوا دمکراتیک نیز چیزی برای گفتن نداشتند. بر فرض اینکه هر کدام از آنها به قدرت می رسید نه ستمهای جنسی، ملی و مذهبی برچیده می شدند، نه بهبودی در وضع کارگران و زحمتکشان حاصل می شد. تئوری پردازان «جنبش سبز» سعی داشتند شعارهایی مثل «یا حسین میرحسین» و «الله اکبر» را بین مردم غالب کنند. این شعارها و شعارهای مشابه شان بیانگر هیچ کدام از خواستههای مشخص توده ها نبودند. این گونه شعارها، ثابت می کنند که رهبران «جنبش سبز» فقط می خواستند مردم را به صورت یک توده بی شکل، پشت سر خود جمع کنند بدون اینکه به آنها امکان طرح مستقل مطالباتشان و پیگیری برای تحقق آنها را بدهند. هدف این بود که مردم در روزهای خاصی به خیابان فراخوانده شوند و با سر دادن شعارهای مورد نظر، فشار از پایین را به نفع چانه زنی رهبران سبز از بالا تقویت کنند، همچنین پس از اینکه با کشته شدن، مضروب شدن و دستگیر شدن عده ای مظلومیت «جنبش سبز» به نمایش گذاشته شد و خوراکی برای تبلیغات رسانه ای علیه دار و دسته حاکم فراهم گشت به خانه های خود برگردند. سیاستمداران بورژوازی اصلاح طلب پیشاپیش هشدار می دادند که مبادا جنبش مردم از حد و مرزی که برایش تعیین کرده اند فراتر رود و در کار آنان اخلال ایجاد کند، و هنگامی که مشخص شد نه مردم قانع به آن حد و مرز هستند و نه جناح مقابل حاضر است بدین گونه به ایشان امتیازی دهد، هر نوع مبارزه ای که مردم عادی در آن نقش داشته باشند را کنار گذاشتند و منتظر ماندند تا شاید در بده بستانهای قدرتهای امپریالیستی و جمهوری اسلامی جایی برای ایشان در نظر گرفته شود یا با اوج گیری بحرانها و ناتوانی جناح رقیب در حل آنها، هنگامی که وخامت اوضاع به حد یک بحران انقلابی رسید، ایشان به عنوان منجی جمهوری اسلامی فراخوانده شوند تا شاید اعتراضات را آرام و مردم را دلخوش کنند.

اما راهکار پرولتاریا برای تغییر وضع موجود چیست و وسایل آن کدامند؟ پرولتاریا به مردم وعده سرخرمن نمی دهد مینی بر اینکه اگر من به قدرت برسم چنین و چنان می کنم بلکه از هم اکنون و در طی مبارزاتش گوشه هایی از جامعه آرمانی اش یا نشانه هایی از آن را به وجود می آورد. کافیتس نگاهی به مبارزات سال ۱۳۸۸ داشته باشیم. پیشروان پرولتاریا علیرغم

اینکه از لحاظ امکانات خیلی ضعیف تر از بورژوازی اصلاح طلب بودند کل جمهوری اسلامی با تمام جناحهایش را نفی کردند و صریحا اعلام داشتند که بدون سرنگونی این حکومت هیچ تغییر قابل توجهی امکان پذیر نیست. برخلاف آزادخواهان دروغین بورژوا که فقط اعمال سرکوب بر علیه جریان خودشان را محکوم می کردند، پیشروان کمونیست پرولتاریا خواهان آزادی تمام زندانیان سیاسی و عقیدتی بودند و حتی در مورد سیاستمداران فرصت طلب و فاسد اصلاح طلب که دستگیر، شکنجه و مجبور به اعترافات تلویزیونی گشته بودند، اعلام کردند که نه این اعترافات تحت فشار پذیرفتنی هستند و نه جمهوری اسلامی لیاقت محاکمه کردن آنها را دارد، آن دسته از جنایتکارانی که هم اکنون ادعای اصلاح طلبی دارند باید در دادگاههایی عادلانه محاکمه شوند و حق دفاع از خود را داشته باشند. راهکاری که کمونیستها برای سرنگونی جمهوری اسلامی و دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی پیش روی مردم می گذارند، ایجاد تشکلهای مخفی، اعتصاب عمومی و در نهایت قیام است. اگر مردم به صورت متشکل وارد مبارزه شوند بدیهی است که امکان آنها برای طرح و پیگیری مطالباتشان قابل مقایسه با زمانی نخواهد بود که به صورت یک توده بی شکل پشت سر چند نفر سیاستمدار فرصت طلب جمع شده اند. با اعتصاب عمومی دستگاه دولتی فلج خواهد شد و نیروهای سرکوبگر تا حد زیادی کارایی خود را از دست خواهند داد. به علاوه در جریان اعتصاب تشکل یابی توده ها و بخصوص کارگران تشدید خواهد شد و کمیته های اعتصاب شکل خواهند گرفت که قادرند با تبدیل شدن به شوراها، نه تنها در جریان مبارزه و سرنگونی جمهوری اسلامی نقش ایفا کنند بلکه پس از سرنگونی نیز می توانند جایگزینی برای دستگاه دولتی بورژوایی باشند. می ماند قیام مسلحانه، که تئورسین های بورژوازی از هر فرصتی برای بد نام کردن آن استفاده می کنند، آنرا امکان ناپذیر یا بی ثمر می شمارند و تقبیح اش می کنند. مسلما هیچ انسان سالمی از خشونت لذت نمی برد. اگر راهی وجود داشت که از آن طریق می شد بدون خشونت به آزادی و عدالت دست یافت کسی آنرا رد نمی کرد. اما چکار می توان کرد اگر عده ای قدرت و ثروت را در دست خود متمرکز کردند و از هیچ وسیله ای برای نابود کردن مخالفانش دریغ نکردند؟ آیا باید در مقابل آنها سکوت کرد و اجازه داد این

وضع ادامه یابد؟ خشونت و خونریزی در چه حالتی بیشتر خواهد بود؟ در حالتی که مردم رهبری پرولتاریا را بپذیرند، با یک اعتصاب عمومی نیروهای طبقه حاکم را تحلیل برند و پراکنده سازند و در نهایت جنایتکاران قلیلی که با چنگ و دندان به قدرت چسبیده اند و زبانی جز زور نمی شناسند را با قهر انقلابی سرنگون سازند یا در حالتی که مردم در انتظار تغییر مسالمت آمیزی که معلوم نیست کی و چگونه باید انجام شود بنشینند و به حاکمان فرصت دهند تا همچنان دست به جنایت و استثمار بزنند؟ کسانی که اعتصاب عمومی و قیام مسلحانه را رد می کنند اغلب خودشان آگاهند که با روشهای مسالمت آمیز جنبش مردمی به هیچ دست آوردی نمی رسد. موضع آنها نه از روی نا آگاهی بلکه نتیجه ماهیت طبقاتی آنهاست. بدیهی است اگر توده های مردم به رهبری طبقه کارگر جمهوری اسلامی را سرنگون کنند نه تنها دست بورژوازی را از قدرت سیاسی و وسایل تولید کوتاه خواهند کرد بلکه یکی از اولین خواسته هایشان محاکمه عاملان کشتار و غارت ثروت مردم از ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری از هر جناح و دسته خواهد بود. کدام اصلاح طلب یا سرمایه داری این را به وضعیت کنونی ترجیح می دهد؟ بنابراین آنها مجبورند با خفت و خواری جمهوری اسلامی را با وضع فعلیش تحمل کنند. در همین راستا است که خاتمی باز هم برای «انتخابات» آینده برنامه ریزی می کند در حالی که از هم اکنون مشخص است نه جناح رقیب اجازه خواهد داد آنها حتی در حد یک اقلیت قابل توجه به مجلس راه یابند و نه مردم دیگر حاضرند پای صندوق رأی بروند. هدف وی و امثالش این است که اولاً به جناح مقابل بقبولانند که اصلاح طلبان هرگز از ولایت فقیه و جمهوری اسلامی روی گردان نخواهند شد و دوماً مردم را از مبارزه باز دارند و ایشان را به بازیهای انتخابات سرگرم سازند که مسلماً دومی خیالی واهی است.

اما هر چقدر هم که جناحهای مختلف بورژوازی رسوا شوند آلترناتیو پرولتری هیچگاه خودبخود در میان مردم غالب نخواهد شد. بدون اتحاد پیشروان پرولتاریا و تشکیل ستاد رزمنده و رهبری کننده طبقه کارگر که همان حزب کمونیست است، این آلترناتیو روی کاغذ یا در ذهن برخی روشنفکران باقی خواهد ماند.





سخنی با رفقا ... بقیه از صفحه آخر
و فرهنگ سربداران، به دستاوردها و ناکامیهای سربداران، راهگشا و درس آموز است. (تکیه ها از ما است).

له، مبارزات مسلحانه از جبهه ی مبارزه علیه رژیم به جبهه ی مبارزه و جنگ داخلی سوق داده شد و با ضربات مهلکی که در این جنگ به نیروهای پیش مرگ وارد آمد، تدریجا این مبارزه به محاق افتاد و عملا کنار گذاشته شد!!

در بقیه ی حرکت های مسلحانه و از جمله درآمل، علاوه بر این که توده ها در آن مبارزات نقش تعیین کننده ای نداشتند، رهبری این مبارزات نیز موضع و درک درستی از چه گونه گی پیش بُرد این مبارزه نداشتند. از جمله پذیرش این امر توسط خود شما که رهبری قیام آمل «دید کسب پیروزی سریع» داشت، نشانی است از این که این عملیات حالتی انتحاری داشتند تا اقدام به جنگ توده ای که ظاهرا سربداران معتقد به آن بودند که خصلتا دراز مدت و توده ای می باشد و از نظر تئوریک این دیدگاه علمی را می شناختند، ولی بدان عمل نکردند!

اگر کم بها دادن به قدرت انقلابی توده ها از طریق مد روز کردن «مبارزه علیه پوپولیسم» در رهبری کومه له به اپورتونیسیم راست و در عمل تسلیم طلبی در برخورد به مبارزه ی مسلحانه در کردستان میدان داد، در بقیه ی نقاط ایران و مشخصا در رابطه با حرکت سربداران و حرکت مسلحانه ی حزب رنجبران ایران، اپورتونیسیم چپ عامل اصلی در دست زدن به چنان حرکت هایی بود. از جمله دو تشکل شما و ما «کفاره ی گناهان راست روی» مان را در برخورد به رژیم از طریق توسل به چپ روی می پرداختیم و جنبش چپ ایران نیز چنان کوتاه بین و تنگ نظر بود که حتا این چرخش در سیاست های شما و ما را در مقابل با رژیم ننید.

فداکاری و از جان گذشته گی قیام کننده گان آمل و جسارت رفقای سربدار در دست زدن به این مهم، قابل تقدیر و تحسین است و از آن باید آموخت. از جمله این که اگر قیام های مشابهی کم و بیش در یک زمان در بسیاری از شهر های کوچک که رژیم نیروی سرکوب گر چندانی نداشت و در عین حال نمی توانست به قدر کافی نیروی ضربتی از مناطق دیگر بیاورد، شروع می شدند، می توانستند شعله های انقلاب را در شهر های بزرگ نیز برافروزند. اما امر انقلاب بیشتر از آن که امری احساسی باشد، امری منطقی است. منطقی که طبعاً با احساس و تهور انقلابی باید عجین شده باشد. لذا صرف داشتن روحیه ی انقلابی و جرئت به مبارزه و نهراسیدن از دادن قربانی، هنوز به معنای شناخت

نظیر کردستان توده ها آماده برای مبارزه مسلحانه بودند و در این مبارزات نیز جانانه شرکت می کردند و در بقیه ی موارد حرکتها، اساسا اگر نه تماما، این مبارزه توسط نیروهای سیاسی پیش برده شد و توده ها نقش قاطعی در آنها نداشتند.

بنابراین دادن مدال درک اهمیت حرکت آمل به خود و به رژیم که گویا «اهمیت مسئله را فهمیدند» نوعی خودستایی بی موردی است که درک جنبش کمونیستی را از حد درک رژیم هم پائین تر می برد که به کلی نا رواست. این که در میان نیروهای چپ تنگ نظری و فرقه گرایی وجود دارد، حرف درستی است. ولی این که در مورد حرکت مسلحانه آمل تبلیغ نکردند، باید دید که موافق آن حرکت بودند و تبلیغ نکردند و یا مخالف آن؟! پرواضح است که این امر در درجه ی اول وظیفه ی خود شما بود و در درجه ی دوم اگر تشکلهائی این حرکت را درست نمی دانستند، انتظار بی خودی است که آنها به تبلیغ این حرکت می پرداختند!

و اما مگر خود شما چه قدر نسبت به دیگر حرکت های مسلحانه و از جمله حرکت های حزب رنجبران برخورد (چه مثبت و چه منفی) کرده اید؟! آیا به این دلیل ماهر حق داریم به شما بگوئیم که شما هم از درد خود بینی و خودپرستی رنج می برید، اما انتظارتان بالاست؟

جدا از این گونه بحث های نه چندان جالب اتهام زنی به دیگران، اگر بخواهیم مقایسه ای بین دو حرکت مسلحانه در کردستان و در آمل بکنیم :

در کردستان توده ها آماده گی شرکت در این مبارزات را داشته و در آن نیز از ابتدا فعالانه و با جان و دل شرکت کردند، در حالی که در آمل و در بسیاری از مثال های فوق جای توده ها عمده تا خالی بود. اساسا پیشاهنگ دست به قیام زد. به علاوه، در کردستان، ضعف رهبری سیاسی - نظامی مبارزه عامل بسیار مهمی در شکست حرکت مسلحانه در آن منطقه بود. هیچ استراتژی و تاکتیک دقیقی در چه گونه گی پیش برد این مبارزات چه توسط کومه له و چه توسط حزب دموکرات ارائه نشد تا حداقل نیروهای سیاسی ضد رژیم بفهمند «آن آمدن و این رفتن بهر چه بود؟». چرا دست به مبارزه ی مسلحانه زده شد و چرا بی سروصدا در عمل کنار گذاشته شد؟ چرا از سال ۱۳۶۱ و با مسلط شدن خط «طرز پوپولیسم» در کومه

قبل از برخورد به درستی یا نادرستی این تحلیل، باید گفت که در زمان حاکمیت نظام سلطنتی پهلوی و چه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی یعنی در حدود ۹۰ سال اخیر تاریخ ایران پُر است از جان بازیها و قهرمانیهای توده های انقلابی و سازمانهای سیاسی و به ویژه تشکلهای کمونیستی در مبارزات قهرآمیز علیه رژیم که گرچه ناموفق ماندند ولی از یک سو مورد احترام و تحسین توده های مردم و سازمانهای سیاسی مترقی و انقلابی می باشند و از سوی دیگر در هر کدام از آنها درسهای مثبت و منفی وجود داشته که باید مورد آموزش قرار بگیرند و حرکت سربداران در آمل نیز یکی از آنهاست. حداقل در نزدیک به ۴۵ سال گذشته از آن جمله اند حرکت مسلحانه ضد رژیم سلطنتی در فارس توسط بهمن قشقایی و با همراهی رفقای از سازمان انقلابی به مدت یک سال در سالهای ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴؛ مبارزه مسلحانه ی جناحی از کادرهای چپ و مارکسیست حزب دموکرات کردستان ایران در سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷، در کردستان؛ آغاز مبارزه مسلحانه ی چریکی بعد از حمله به پاسگاه سیاهاکل ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۴ توسط سازمان چریک های فدائی خلق؛ قیام دهقانان مریوان به رهبری فواد سلطانی از رهبران سازمان انقلابی کردستان ایران - کومه له و قیام مردم در سنج و دیگر شهرها در آستانه ی سقوط رژیم سلطنتی و حمله به پادگانهای نظامی و افتادن قدرت در کردستان به دست حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی کردستان ایران - کومه له - و تخلیه ی بسیاری از پایگاههای نظامی توسط رژیم جمهوری اسلامی در ابتدای روی کار آمدن اش، سازماندهی مبارزه مسلحانه در شمال و جنوب ایران توسط حزب رنجبران ایران در سال ۱۳۶۰ و ادامه ی مبارزات مسلحانه در کردستان توسط بسیاری از نیروهای چپ و کمونیست از سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۹.

هر کدام از این حرکتها نیز نکات آموزنده مثبت و منفی دارند که شناخت از آنها باعث تعمیق درک انقلابیون از روند مبارزات طبقاتی و در بالاترین سطح آنها - انقلاب مسلحانه - می باشد. اما نکته مشترکی که در تمامی این حرکتها برجسته است، شکست این مبارزات بوده است: در برخی از مناطق

امر رهائی کارگران زحمت کشان درگرو ادامه ی انقلاب تا به آخر است !

درست راه پیش روی انقلاب نبوده و راه گشا نمی‌گردد. و کلیه ی جان بازیهای فوق الذکر گواهی براین مدعا هستند.

اگر توجه کنیم که هدف ما «تغییر جهان» است و نه تفسیر آن، و یا نه انجام «جنبش به خاطر جنبش»، بلکه با ارزیابی درست از توازن قوا بین ما و دشمن، انجام «جنبش به خاطر نیل به هدف»، آن وقت باید جای گاه هرسکستی را مشخص کنیم و از حرکت‌های شکست خورده حماسه نیافرینیم.

هم سربداران و هم حزب رنجبران حداقل از نظر تئوریک در آن مقطع می‌دانستند که «انقلاب امر توده‌های میلیونی است». آنها در رابطه با تجربیات دیگر کشورها و مشخصا چین می‌دانستند که قیام در شهرهای بزرگ چین نظیر کانتون در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ به از بین رفتن ۹۰٪ نیروی حزب کمونیست در شهرها منجر شد، و این حرکتها مهر اپورتونیسیم چپ را بر پیشانی یافت. درحالی که قیام دروپائیزی توده‌های دهقانی و ایجاد اولین پایگاه سرخ انقلابی در کوهستان جین گان، آن حرکت مسلحانه ی توده ای بود که از آن «جرقه حریق برخاست»، چراکه هم منطبق بود با حرکت دیالکتیکی انقلاب و منطبق با وضعیت جامعه و تضادهای اساسی موجود در آن و هم به دست نیروی عمده ی انقلاب یعنی دهقانان این حرکت پیش برده شد و تحت رهبری حزب کمونیست چین قرار داشت که نهایتا به پیروزی رسید.

درحالی که ۳۰ سال پیش شما کشور ایران را نیمه فئودال - نیمه مستعمره می‌دانستید و به فرض درست بودن ارزیابی تان، چرا از نیروی عمده انقلاب در حرک شما اثرچندانی نبود!! شما کدام جنبش دهقانی را به سوی قیام سوق دادید؟

شما معتقد بودید که انقلاب اعم از دموکراتیک نوین و یا سوسیالیستی، باید تحت رهبری حزب کمونیست راستینی صورت گیرد. حزبی که درک و تحلیل علمی از جامعه داشته و از پیوند مشخصی با توده‌ها برخوردار باشد و حرکت‌های توده‌ای را رهبری نماید. درحالی که در مقطع قیام آمل چنین حزبی موجود نبود و حتا بنابه همین نوشته شما در درون «اتحادیه کمونیستها» مبارزه ی ایده نولوژیک شدیدی بر سرانجام یا عدم انجام آن حرکت جریان داشت و نهایتا رهبری این سازمان تصمیم گرفت تا با «گذاشتن همه ی تخم مرغها در یک سبد» و پرت کردن آن به میان سنگ لاختهای تیز

مبارزه ی طبقاتی، تخم مرغها نه فقط سالم بمانند بلکه انبوه ترگردند. درحالی که چنین نشد و ضربه ی سنگینی به آن سازمان وارد آمد که تا سالها نتوانست کمر راست کند.

برخلاف نظر شما، جنبش کمونیستی در صورت متحد بودن به اندازه ی کافی تجربه ی جمع بندی شده داشت تا بتواند حرکتها انقلابی خود را تحت رهبری واحد آگاه مصمم، پیش رو و فهیم، پیش ببرد و لازم نبود چنین حرکت شهادت طلبانه ای در پیش گرفته شود تا درسی برای بازمانده گان گردد!! در چنین تندبچه‌های تاریخ است که درجه ی محکم به دست گرفتن تئوری و علم انقلاب توسط سازمانها و احزاب و تلفیق آن با وضعیت مشخص مورد آزمایش قرار می‌گیرد.

شما می نویسد: «اما در بطن حرکت سربداران حقیقتی نهفته بود... این حقیقت با جملاتی که از مائوتسه دون وام گرفته شده بود، بیان می‌شد: «یک نیروی کوچک می‌تواند وظیفه ای بزرگ در پیش گیرد»، «از یک جرعه حریق برمی‌خیزد» و «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید».

متاسفانه باید گفت که رفقا در آمل و حتا امروز شما بعد از گذشت دو دهه، تکه‌های از نظرات مائو را به صورتی مطلق و الگووار ردیف کرده و مناسبات موجود در درک دیالکتیکی حرکت انقلابی را که دربرگیرنده ی تضادها فراوانی است و مائو با روشنی تمام جمع بندی کرده بود، از دست داده و می‌دهید. نیروی سربداران نه تنها نتوانست وظیفه ی بزرگ پیش برد انقلاب را به دست بگیرد بلکه تامدتها از گردونه خارج شد. از جرعه ای که سربداران زده بودند، خرمن آتش درست نشد و در رابطه با نقطه نظر «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» هم که حداقل بیش از این واقعه، یک دهه در مورد آن از جمله توسط خود شما نیز تبلیغ شده بود و رشد جنبش نوین کمونیستی ایران و بریدن از حزب توده ایران و ایجاد سازمان انقلابی و سازمان م ل توفان در مبارزه با خط انحرافی رویزونیستهای مدرن که «گذار مسالمت آمیز انقلاب» را جاری زدند در ایران شناخته شده بود و لازم نبود با جان بازی ناموفق در آمل این نکته مورد اثبات و پذیرش قرار گیرد. به علاوه دهسال قبل از حرکت آمل، خط «مبارزه ی مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» در جنبش چریکی در مخالفت با انقلاب مسالمت آمیز وسیعا پخش شده بود.

در همان دوره ای نیز که مبارزه ی مسلحانه در آمل جریان داشت در مناطق دیگر و حتا در خودمانندران (از جمله منفجر کردن دکل تلویزیون توسط رفقای ارتش رهایی بخش) و کمی دورتر در جنگلهای حوالی گرگان توسط حزب رنجبران ایران نیز این مبارزه موجود بود و لذا عمل سربداران منحصر به فرد از این نظر نیز نبود. به علاوه، امروز هم کم نیستند اپورتونیستهای که قهر آمیز بودن انقلاب را رد می‌کنند و عمل سربداران در آمل باعث نشد که این خط سازش کارانه به تمامی رخت بر بندند.

بنابراین برخلاف ادعای شما آن چه که می‌توانست ابتکار عمل به حساب بیاید، پایان دادن به فرقه گرائی و ایجاد حزب واحد کمونیست ایران بود که هنوز امروز هم ضرورت ایجاد آن عاجل است. ولی فرقه گرائیها و خودمرکز بینی‌ها باعث شده است که به بهانه‌های مختلف «خطی»، روزبه روز بر تعداد تشکلهایی که نام حزب کمونیست را یدک می‌کشند افزوده شود و وجود تفرقه در بین کمونیستها متکی بر درک یک جانبه و منزه طلبانه از تاریخ، و یا گرفتار در چنبره ی دیدگاه فرقه ای خرده بورژوائی، مانع از وحدت کمونیستها شده است.

اگر قرار است سنتزی را شما بپذیرید، این نه گرویدن به دید سنتز از تئوری انقلاب جهانی، بلکه در درجه ی اول انجام «سنتز» از تجارب خودتان در ایران می‌باشد. با این کار خود گام مهمی را در ضربه زدن به فرقه گرائی و خودمرکز بینی، خواهید یافت و با خدمت به رشد و متشکل شدن جنبش کمونیستی، کیفیت پرداختن به مسائل جهانی را نیز خواهید یافت.

تاریخ را باید در پرتو جهان بینی ماتریالیستی - دیالکتیکی و تئوری کمونیسم علمی و احترام به واقعیات و پراتیک انقلابی توده‌های کارگر و زحمت کش نوشت. لنین آموزگار بزرگ پرولتاریا می‌گوید اولین وظیفه ی هر کسی که می‌خواهد «راه سعادت» بشر را ببیماید، این است که خود را بی‌هوده نفریید. بلکه باید دارای چنان شهامتی باشد که آن چه را که هست باز شناسی کند.

تئوری کمونیسم علمی که با تلاش عملی و آموختن و جمع بندی کردن از تجارب شاید میلیاردها جان بازی در طول تاریخ چند هزار ساله ی مبارزات طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمونهای علمی به دست

آمده را باید محکم به دست بگیریم. در عمل به تلفیق آن برداریم و با رشد دادن انقلاب در کشور خودی آن را در کوران مبارزات طبقاتی کارگران و زحمت کشان ایران و جهان تکامل بخشیم و آگاه باشیم که تئوریهای علمی اثبات شده تکامل یابنده اند، اما نه سنتز پذیر. و تازمانی که شما به این واقعیتها گردن نگذاشته و هنوز تکالیف روزتان را انجام نداده و تنها در فکر آینده ی جهان و انقلاب به کاوش بپردازید این به معنای فراموش کردن وظایف مشخص و سیروسیاحت در عالم مجرد معناخواهد یافت. «تحلیل مشخص از شرایط مشخص، جوهر و روح زنده ی مارکسیسم است».

ک. ابراهیم - ۸ بهمن ۱۳۸۹



.....
نکاتی پیرامون بحران... بقیه از صفحه آخر

کشورهای توسعه نیافته نظام (کشورهای پیرامونی در بند = جهان سوم) بوده است. به عبارت دیگر این شیوه محروم سازی قربانیان نظام (توده های مردم) از دسترسی به مانده ها و نعمات یک زندگی مناسب یکی از ویژگی های همیشگی نظام واقعا موجود سرمایه داری در تاریخ بوده است. این پروسه که از اوان عصر بازرگانی (مرکانتالیستی) سرمایه شروع گشت در یک دوره طولانی گذار نقش مرکزی در حرکت سرمایه از اروپای آتلانتیک به قاره آمریکا (و کنترل راه تجارت برده در قرون هفده و هیجده میلادی) ایفاء کرد. این پروسه (انباشت از راه محروم سازی) و تسخیر جهان که تا اواخر قرن نوزدهم (و تقسیم آفریقا بین کشورهای استعمارگر اروپا در سال ۱۸۸۴) به قوت خود باقی ماند، با ظهور انحصارات مالی در آغاز قرن بیستم و صدور سرمایه در سراسر جهان شدت یافت. تقویت انحصارات مالی و تشدید محروم سازی به پدیده پولاریزاسیون (قطب سازی = شکاف اندازی) و به امر تقسیم جهان معاصر به کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره (کشورهای پیرامونی در بند) از

قرن شانزدهم نضج و شکل یافت به تسخیر جهان دست زده و با چپاول و غارت اموال مردم و منابع طبیعی مناطق مختلف آن را به کشورهای در بند پیرامونی نظام تبدیل ساخت.

۵- پروسه حرکت پیروزمندانه سرمایه (جهان گرایی) در عرصه تاریخ نتوانست بطور همیشگی سیطره خود را بر سراسر جهان اعمال کند. بطور نمونه، نزدیک به نیم قرن بعد از اعلام «عهد زیبا» و «پایان تاریخ» (در آغاز دهه ی ۱۸۸۰ میلادی) نظام جهانی و مدل آن (انباشت و محرومیت) توسط چالشگران ضد نظام در روسیه ی سرمایه داری نیمه پیرامونی با وقوع انقلاب اکتبر به چالش جدی طلبیده شد. این چالش عسرساز بعدها با عروج امواج خروشان جنبش های رهایی بخش ملی در کشورهای سه قاره ی آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین تاریخ قرن بیستم را ورق زده و اولین موج بیداری و حرکت را علیه نظام و برله رهایی کارگران و دیگر زحمتکشان جهان بوجود آورد.

۶- امروز روند انباشت از طریق محروم زائی توسط اولیگوپولی های بویژه مالی در سراسر جهان ادامه دارد. در کشورهای مرکز انحصارات مالی که صاحبان اصلی آنها اولیگوپولی های حاکم بر دولت ها هستند با تامین روند محروم سازی نیروهای کار و زحمت، جوامع آن کشورها را بسوی فلاکت مادی و بی امنی اجتماعی سوق می دهند. در کشورهای در بند پیرامونی، محروم سازی فقرزا خود را در تاراج منابع طبیعی و کندن میلیونها دهقان و روستائین و پرتاب آنها به زاغه های اطراف شهرها به نمایش گذاشته است. در تحت این شرایط که انحصارات اولیگوپولی با محروم ساختن دهقانان و روستائینان به روند فلاکت بار فقرزائی در کشورهای سه قاره دامن میزنند بعید نیست که حل مسئله دهقانان و روستائینان که هنوز نزدیک به پنجاه در صد جمعیت کل جهان را تشکیل می دهند دوباره به یک چالش جدی در قرن بیست و یکم تبدیل گردد. حل این مسئله کلیدی نمی تواند جدا از استراتژی های نظام جهانی «رانت جو» و اولیگوپولی های «رانت خوار» باشد. عروج امواج خروشان مبارزات دهقانی - روستائی در سالهای ۲۰۰۸ - ۲۰۱۰ از نپال، هندوستان، تایلند و فیلیپین، در آسیا گرفته تا کلمبیا، پرو، بولیوی و اکوادور در آمریکای لاتین و حمایتی که این مبارزات از جنبش ها و تشکل های مستقل کارگری در شهرها بویژه در کشورهای مسلط

یک سو و کشورهای استعمارگر مرکز از سوی دیگر «رسمیت» بخشید. این شکاف اندازی که در جوهر رشد جهانی گرایی نظام از اوان ظهورش نهفته است، در عصر عروج انحصارات برای تحلیلگران ضد نظام مثل لنین نمایان گشت. پروسه انباشت از راه محروم سازی و ایجاد قطب بندی و شکاف اندازی در سطح جهان را با دو مثال تاریخی می توان بهتر ترسیم کرد: تا آغاز «جنگ تریاک» در اوایل دهه ۱۸۲۰ میلادی، در صد سرانه درآمد ناخالص سالانه چین بیش تر از در صد سرانه کل درآمد ناخالص اروپای غربی بود. اما بین ۱۸۲۰ و ۱۹۰۰ نسبت یک به یک (۱:۱) در جهت یک به بیست (۱:۲۰) و از سال ۱۹۰۰ تا سال ۲۰۰۰ این نسبت از یک به بیست در جهت یک به پنجاه (۱:۵۰) چرخش پیدا کرد. در اواخر قرن شانزدهم میلادی (اوج قدر قدرتی و شکوفائی صفویه ایران) عموما مقدار مالیاتی که در شهر تبریز سالانه جمع می شد بیش تر از مالیات سالانه کشور فرانسه ثبت شده است. در صورتیکه در آغاز قرن بیستم (در سال ۱۹۰۱) مظفرالدین قاجار برای تهیه هزینه سفرش به کشورهای اروپا منجمله فرانسه، «مجبور شد» و یا «مجبور شد کرد» که امتیاز کل اکتشافات، استخراج، صدور و بهره برداری از معادن نفت و خرید موم طبیعی در تمام ایران، به جز مناطق شمال (خراسان، گرگان، مازندران، گیلان و آذربایجان) را در دست در اختیار یک سرمایه دار معروف انگلیسی به اسم ویلیام فاکس دارسی (جد بزرگ صاحبان کنونی کمپانی فراملی بی پی) قرار دهد.

۳- اصل بی وقفه انباشت که منطق حرکت سرمایه است مترادف با «غده ای» است که مثل سرطان امروز نظام مریض و فرتوت را در «بستر مرگ» انداخته است. چون انباشت بدون روند فقر زائی روزافزون چه از طریق استثمار کارگران در جهان بویژه در کشورهای مرکز و چه از طریق غارت و چپاول منابع طبیعی و انسانی کشورهای در بند پیرامونی، میسر نیست در نتیجه ادامه این وضع چهارچوب عینی مبارزات علیه نظام سرمایه را نیز طبیعتا مهیا می سازد.

۴- انباشت سرمایه که مترادف با ازدیاد روزافزون محرومیت است، در تاریخ «واقعا موجود» سرمایه داری نه تنها از اوان سرمایه داری (در درون «انباشت ابتدائی») بلکه در دوره های مختلف رشد سرمایه داری نیز وجود داشته است. از همان زمانی که سرمایه داری در اروپای آتلانتیک (عمدتا انگلستان، هلند، فرانسه و...) در



▶ مرکز کسب خواهند کرد آینده تلاش بشریت زحمتکش جهان در ساختمان یک تمدن اصیل رها شده از یوغ سیطره سرمایه (سوسیالیسم) را ترسیم خواهد کرد.

۷ - تاراج منابع طبیعی جنوب (کشورهای در بند پیرامونی) توسط اولیگوپولی ها در خدمت ساکنین «جزایری» پر از جاه و جلال در کشورهای شمال (که آینده هر نوع توسعه ای را در کشورهای پیرامونی از بین می برد) در واقع سوی دیگر پروسه فقرزائی در خدمت انباشت سرمایه را در سطح جهانی تشکیل می دهد. در این راستا، «بحران انرژی» نه بخاطر کمیابی بعضی منابع ضروری برای تولید مثلا نفت و نه منبعث از عادت اتلافی و «اعتیاد» مصرف کنندگان است. بحران انرژی پیامد خاص اولیگوپولی های حاکم بر سرکردگان امپریالیسم «دسته جمعی» جی ۳ در جهت تامین انحصار نظام در دسترسی به منابع طبیعی کره خاکی است. همانطور که وقایع اتفاقیه در ارتباط با عملکرد خانمان برانداز کمپانی بی پی در ایالات سواحل خلیج مکزیک در آمریکا و عکس العمل پراز خشم و نفرت مردم آسیب دیده نسبت به صاحبان بی پی و دولت اوپاما از یک سو و قیام کارگران و دیگر زحمتکشان علیه تاراج کمپانی «شل» در دلتای رودخانه نیجه در جنوب کشور نیجریه از سوی دیگر به خوبی نشان می دهند که تلاش استراتژی سرمایه داری اولیگوپولی ها در جهت سیطره انحصاری بر منابع بطور اجتناب ناپذیری با مقاومت های پیگیر و مبارزات متنوع محرومین هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی روبرو خواهد گشت.

۸ - بحران کنونی نظام نیز نه بحران مالی و نه خرده بحران های منبعث از آن است. بلکه این بحران ناشی از وضعیتی است که در آن سرمایه داری انحصاری اولیگوپولی ها (حاکمین واقعی امپریالیسم دسته جمعی جی ۳) توسط نیروهای کار و زحمت در سراسر کره خاکی دوباره به یک چالش جدی کشیده شده اند. همانطور که بعدا در این نوشتار شرح داده خواهد شد بحران ساختاری کنونی در عین حال بحران فرود و ریزش هژمونی آمریکا نیز میباشد. مجموعا پدیده های درهم آمیخته و درهم تنیده که مولفه های اصلی بحران عمیق کنونی را تشکیل می دهند، عبارتند از :

یک: سرمایه داری انحصاراتی اولیگوپولی ها، دو: قدرت سیاسی اولیگارش های بویژه جی ۳، سه : جهانی گرایی (گلوبالیزاسیون) در خدمت مالی سازی اقتصاد جنگی ،

چهار: ادامه سیاست های هژمونی طلبانه آمریکا، پنج: فراز نظامی سازی در روند جهانی گرایی سرمایه ، شش: فرود اقتصاد مدنی ، دموکراسی و عدالت اجتماعی ، هفت: تشدید پولاریزاسیون و تاراج بیش تر منابع طبیعی جهان ، هشت: ادامه تشدید توسعه نیافتگی گسترش جنگ های ساخت آمریکا در کشورهای پیرامونی در بند (جنوب) .

۹ - در مبارزه جدی و اصیل علیه این نظام و مولفه های آن، چالشگران ضد نظام که به عنوان روشنفکران ارگانیک متعهد در خدمت کلیه قربانیان نظام و در راس آنها کارگران هستند خود با چالش ها و مشکلات سؤال برانگیزی روبرو هستند که اهم آنها عبارتند از : آیا مبارزاتی که امروز خلق ها، کارگران و دیگر زحمتکشان در سراسر کره زمین علیه نظام جهانی برپا کرده و به پیش می برند، قادر خواهند گشت که با هم ادغام گشته و با اتخاذ همدلی و همبستگی جاده را برای گذار طولانی به سوی دنیای بهتر آماده سازند؟ یا اینکه نه این مبارزات جدا از هم مانده و حتی امکانا علیه هم دیگر بسیج شده و در نتیجه صحنه اصلی کارزار و ابتکار را در اختیار سرمایه داری اولیگوپولی ها قرار خواهند داد؟ در تهیه پاسخ های مناسب به این دو پرسش مهم نگارنده ضروری می داند که در این نوشتار به بررسی مطالبی بپردازد که اطلاع کافی درباره آنها می تواند به دانش ما در تهیه این پاسخ ها کمک های موثری بکند. اهم این مطالب عبارتند از :

یک: بررسی تطبیقی بحران عمیق اول با بحران عمیق کنونی سرمایه، دو: زمینه وقوع موج دوم بیداری و رهائی، سه: موج دوم بیداری و رهائی در جنوب از یوغ نظام در «بستر مرگ افتاده» و ساختمان یک دنیای بهتر (سوسیالیسم) چهار: لازم و ملزوم بودن دموکراسی و عدالت اجتماعی در موج دوم بیداری و رهائی .

در این نوشتار بعد از بررسی تطبیقی (شباهت ها و تفاوت های) دو بحران عمیق در تاریخ سرمایه داری به توضیح و تفسیر زمینه وقوع موج دوم بیداری و رهائی از یوغ سرمایه می پردازیم. در نوشتار بعدی چند و چون موج دوم بیداری و رهائی علیه نظام «در بستر مرگ افتاده» و لازم و ملزوم بودن دموکراسی و عدالت اجتماعی در ساختمان دنیای بهتر (سوسیالیسم) را مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی تطبیقی بحران عمیق اول با بحران عمیق کنونی

۱ - بحران جهانی سرمایه که در سپتامبر ۲۰۰۸ در حیطه مالی آغاز و برملا گشت اکثر اقتصاددانان طرفدار نظام را که نزدیک به بیست و پنج سال جهانی شدن سرمایه را تحت نام عهد «پر از خوشبختی» و «رستگاری» جشن گرفته بودند، به تعجب واداشت. زیرا رسانه ای شدن و برملا گشتن این بحران به مقدار قابل توجهی افسانه ای بودن قوانین حاکم بر «بازار آزاد» نئولیبرالی را که سالها تم اصلی گفتمان های مسلط نظام را تشکیل می داد، افشاء ساخت. برخلاف روشنفکران و اقتصاد دانان طرفدار نظام، برای مارکسیست ها برملا شدن و رسانه ای گشتن این بحران جای تعجبی نداشت زیرا آنها کم و کیف آغاز وقوع این بحران را از اوایل دهه ۱۹۷۰ پیش بینی کرده بودند. اکثر مارکسیست ها همچنین بر این عقیده بودند و هستند که بحران نظام جهانی دومین بحران عمیق ساختاری است که سرمایه داری با آن در تاریخ رشدش مواجه شده است. در اینجا نظری تطبیقی به چند و چون اولین بحران عمیق نظام که در اواخر قرن نوزدهم اتفاق افتاده و شباهت ها و تفاوت های آن با بحران عمیق کنونی می اندازیم.

۲ - سرمایه داری صنعتی بعد از عبور از یک دوره نسبتا طولانی شکوفائی و توسعه در سال ۱۸۷۳ وارد بحران عمیقی گشت که تا آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) ادامه یافت در این دوره درصد سود به علی که مارکس به روشنی سالها پیش شرح داده بود، تنزل فاحش یافت. پاسخ نظام سرمایه به این بحران سیاست دوگانه تمرکز بیش تر و گسترش و تشدید حرکت سرمایه در سطح جهان بود. سیاست تمرکز باعث عروج انحصارات بزرگ مالی - صنعتی و سیاست گسترش و تشدید حرکت سرمایه باعث تسریع استعمارگرایی در آفریقا و آسیا گشت. استثمار شدیدتر کارگران توسط کارتل های انحصاری در کشورهای خودی مرکز از یک سو و ازدیاد غارت و چپاول کشورهای «غیرخودی» پیرامونی از سوی دیگر شرایط را دوباره برای صعود و فراز درصد سود و انباشت فراهم ساخت.

۳ - این دگرپسسی در نظام (ورود به عصر سرمایه داری انحصاری) که تحت نام «عهد زیبا» توسط سرکردگان و حامیان روشنفکر نظام از آغاز دهه ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ جشن گرفته شد. در واقع تسلط جهانی شدن سرمایه به سرکردگی انحصارات مالی در سطح جهان بود. گفتمان های مسلط

تلفیق درست تئوری کمونیسم علمی با پراتیک شرط پیروزی پرولتاریاست!



▶ آن زمان نیز مثل حالا «رسالت تمدن سازی» استعمار و تشدید جهانی گرائی حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) را مترادف با صلح و رفاه قلمداد کرده و بدین وسیله حمایت بخش بزرگی از روشنفکران و حتی کارگران آگاه متعلق به جنبش سوسیال دموکراسی کارگری را به سوی دولت های استعمارگر اروپا جلب کردند.

۴ - ولی «عهد زیبا» که توسط ایدئولوگ های نظام در واقع به عنوان «پایان تاریخ» و آغاز «شکوفائی زندگی» در صلح و امنیت تبلیغ می شد، بشریت را به سوی جنگ جهانی اول سوق داد. البته در آن دوره بودند چالشگران ضد نظام مثل لنین که سرانجام «عهد زیبا» را به درستی پیش بینی کرده بودند. «عهد زیبا» نه تنها جهان را به سوی جنگ جهانی اول سوق داد بلکه شرایط را برای جنگ های خانمانسوزتر و ویرانگرتر بعدی مثل جنگ جهانی دوم و «جنگ سرد» طولانی در طول قرن بیستم آماده ساخت. ولی از سوی دیگر شایان ذکر است که قرن طولانی بیستم - از ۱۸۷۳ - ۱۹۹۰ هم قرن وقوع اولین بحران عمیق و ساختاری سرمایه داری «پیر» و «گندیده» و هم اشتعال اولین امواج پیروزمند انقلابات ضد سرمایه داری (در روسیه و چین و...) و جنبش های ضد امپریالیستی (ضد نظام جهانی) در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین محسوب می شود. آیا امروز نیز که نظام دوباره با یک بحران عمیق جهانی روبرو شده است امکان این امر وجود دارد که امواج خروشان جنبش های ضد نظام با هدف استقرار یک نظام بهتر (سوسیالیسم) در اکناف جهان مثل قرن گذشته بوقوع بپیوندند؟

۵ - دومین بحران ساختاری نظام سرمایه در سال ۱۹۷۱ با جدائی دلار از طلا درست یک قرن بعد از آغاز بحران اول، شروع گشت. در آغاز دهه ۱۹۷۰، درصد سود، سطح سرمایه گذاری و درصد رشد کاهش یافتند و هیچ وقت به درصد و سطح دوره ۱۹۴۵ - ۱۹۷۰ نرسیدند. عکس العمل سرمایه در مقابل این بحران نیز درست مثل بحران ساختاری پیشین سیاست دوگانه و دوله تمرکز و جهان تر شدن سرمایه بود. به همان نحو، سرمایه ساختارهایی را در بحران دوم بوجود آورد که در واقع «عهد زیبا» دوم (۱۹۹۰ - ۲۰۰۸) مالی شدن گلوبالیزاسیون را ایجاد ساخت. بدین وسیله نظام به گروه های اولیگوپولی اجازه داد که به رانت خواری خود شدت بخشند. همان گفتمان «عهد زیبا» اول به گفتمان مسلط «عهد زیبا» دوم تبدیل گشت: بدین معنی

که «بازار» رفاه، امنیت، دموکراسی و صلح را تامین می کند و بشریت به «پایان تاریخ» خود رسیده است. عهد زیبای دوم و گفتمان مسلط آن نیز مثل دوره بحران اول موفق شد که خیلی از روشنفکران را به سوی خود جلب کند. اما «عهد زیبا» دوم از همان آغازش با جنگ درگیر شد: جنگ بین شمال و جنوب که عملاً در ۱۹۹۰ آغاز گشت. همان طور که اولین مالی شدن گلوبالیزاسیون بالاخره منجر به بحران برملا شده و رسانه ای گشته ۱۹۲۹ شد، بحران عمیق ساختاری دوم نیز به بحران رسانه ای شده و آشکار سال ۲۰۰۸ ختم گشت. امروز بشریت به یک دوره مهمی قدم گذاشته که احتمال عروج امواج جدید «جنگ و انقلابات» در خود نهفته دارد. با این که شباهت های موجود بین بحران اول و بحران دوم بی اندازه چشمگیر و تجربه اندوزانه هستند، ولی آن ها دارای تفاوت هایی هم هستند که بررسی آن ها شایان توجه است.

۶ - سرمایه داری معاصر بیش از هر زمانی در گذشته یک نظام کاملاً اولیگوپولیستی انحصاری است. بدین معنی که این اولیگوپولی ها کنترل کامل بر تولید نظام را در اختیار خود گرفته اند. این اولیگوپولی ها با داشتن دسترسی بلامنازع به بازارهای سرمایه عملاً به انحصارات مالی تبدیل شده اند. پروسه مالی شدن به بازار مالی (و پولی) به عنوان بازار مسلط یک موقعیت استثنائی (کنترل و فرمان داری بدون مانع بر بازارهای کار و تبادل کالا و اسکناس) داده است که در تاریخ سرمایه داری بی نظیر است.

۷ - روند مالی شدن گلوبالیزاسیون به نحو بارزی خود را در دگرذیبی طبقه حاکم بورژوازی در سطح جهانی که به صورت اولیگارش های رانت خوار درآمده اند، مجسم و نمایان می سازد. ظهور و تقویت این اولیگارش های برخلاف تصور خیلی ها فقط به روسیه محدود نمی شود. این اولیگارش های امروز در کشورهای تک حزبی (مثل چین)، دو حزبی (مثل آمریکا)، چند حزبی (مثل آلمان، فرانسه، ژاپن و...) در حاکمیت قرار گرفته اند. سقوط و فرود دموکراسی (تضعیف آزادی های دموکراتیک) و کاهش قابل توجه در حجم خدمات اجتماعی در سراسر جهان از تبعات اجتناب ناپذیر تمرکز قدرت در دست این اولیگارش های حاکم (که جملگی در خدمت اولیگوپولی های انحصاری مالی قرار دارند) می باشد. یکی دیگر از دگرذیبی های مهم در سرمایه

داری معاصر که توجه به آن حائز اهمیت است همانا گذار از شکل امپریالیسم دوره «عهد زیبا» (که در آن نیروهای امپریالیستی متعدد در رقابت دائم با یکدیگر بودند) به دوره بعد از پایان «جنگ سرد» است که در آن امپریالیسم شکل دسته جمعی سه سره (آمریکا، «اتحادیه اروپا» و ژاپن) را به خود گرفته است.

۸ - انحصاراتی که در عکس العمل به بحران اول نظام به منصفه ظهور رسیدند با توسل به رقابت های خونین بین نیروهای امپریالیستی زمان، جهان را به سوی تلاقی های نظامی که در سال ۱۹۱۴ شروع گشته و نزدیک به سی سال (تا پایان جنگ جهانی دوم) طول کشید، بردند. برخلاف «عهد زیبا» موج دوم تمرکز و جهانی تر شدن سرمایه که در آغاز دهه ۱۹۷۰ آغاز گردید، فاقد رقابت های خونین بین امپریالیست ها است. در این دوره که تاکنون ادامه دارد، سیطره کشورهای مسلط مرکز (بویژه کشورهای سه سره جی ۳) دیگر توسط انحصارات تولید صنعتی اداره نمی گردد، بلکه این سیطره از طریق کنترل بر تکنولوژی ها، بازارهای مالی، دسترسی بدون مانع به منابع طبیعی کره خاکی، کنترل بر اطلاعات و ارتباطات و تسلیحات کشتار دسته جمعی اعمال می گردد. این نظام که در حال حاضر جهان را به سوی «آپارتاید در سطح جهانی» سوق می دهد خود را فقط به اشتعال جنگ های چهارساله (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) اول و یا شش ساله دوم جهانی محدود و قانع نمی سازد، بلکه به جنگ های بی پایان، طولانی و نامحدود علیه دولت - ملت ها و خلق های «سرکش» کشورهای پیرامونی دست زد. که از آغاز دهه ۱۹۹۰ (بلافاصله بعد از پایان دوره «جنگ سرد») آغاز گشته و هنوز هم ادامه دارد و به قول بعضی از تحلیلگران مارکسیست احتمال دارد که متجاوز از چهل تا هفتاد سال تاریخ زندگی بشر را ورق بزند.

۹ - پدیده جنگ های بی پایان حکایت از این دارد که خود نظام «در بستر مرگ افتاده» و تنها راه نجات و برون رفت و عبور از بستر مرگ و بهبودی را در ادامه جنگ تشخیص می دهد. فاکت ها و وقایع اتفاقیه به روشنی این حکایت را ترسیم و بازگو می کنند: سقوط مالی کنونی به تمام معنی (با اینکه حامیان و ایدئولوگ های نظام حاضر به پذیرش آن نیستند) یک رکود و بحران عمیق ساختاری است. اما فراسوی این رکود بزرگ مالی ما شاهد خرده بحران های منبعث از بحران ساختاری در سطح



جهانی هستیم که معروفترین و رسانه ای ترین آنها عبارتند از: بحران انرژی، بحران غذا، بحران محیط زیست و هوا و... باید روشن ساخت که بحران عمیق ساختاری کنونی و خرده بحران های کوچک منبعث از آن چیزی به غیر از پیامدهای گلوبالیزاسیون سرمایه در حال حاضر نیست که می خواهد از طریق اولیگارش های حاکم بر کشورهای امپریالیستی کره خاکی (بوئیزه کشورهای دربند سه قاره) را به نفع اولیگوپولی های انحصاری کشورهای امپریالیستی سه سره تاراج کند. در نتیجه کارزار واقعی در میدان مبارزه بین اولیگوپولی ها از یک سو و نیروهای کار و زحمت هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی از سوی دیگر است. به کلامی دیگر اولیگوپولی ها با حفظ شرایط برای تولید و بازتولید تلاش می کنند که با تشدید پروسه تمرکز و گلوبالیزاسیون سرمایه به استثمار بیشتر کارگران بوئیزه در کشورهای مرکز و به تاراج منابع طبیعی و انسانی متعلق به نیروهای عمدتاً زحمت در کشورهای پیرامونی به درصد انباشت سود و ثروت خود باز هم بیشتر بیافزایند. ولی کارگران و زحمتکشان جهان (از ایران، یونان، رومانی، اسپانیا گرفته تا نپال، آفریقای جنوبی و پاناما) به مقاومت ها و مبارزات مدنی و مسالمت آمیز و قهر آمیز و مسلحانه می پردازند. امروز جنگ واقعی در این میدان بین اولیگوپولی ها و قربانیان جوهر اصلی و اساسی بحران عمیق ساختاری را تشکیل می دهند. چالشگران ضد نظام باید از این فرصت استفاده کرده و خود را به گذار و عبور نه از «بحران سرمایه داری» بلکه به گذار و عبور از خود نظام جهانی سرمایه داری که در بستر مرگ افتاده آماده سازند.

زمینه وقوع موج دوم بیداری و رهائی

۱ - همانطور که قبلاً اشاره شد، در جهان معاصر عموماً اولیگارش های رنگارنگ در کشورهای مختلف در حاکمیت هستند. این اولیگارش ها چه در کشورهای تک حزبی، دو حزبی و چند حزبی و چه در کشورهای بی حزبی (مثل عربستان سعودی) به عنوان هیئت های حاکمه بیش از هر زمانی در گذشته در خدمت انحصارات اولیگوپولی های سرمایه قرار دارند. این اولیگوپولی ها نه تنها اقتصاد بلکه زندگی سیاسی و روزانه مردم را در سراسر جهان کنترل می کنند. ولی در سال های اخیر بوئیزه از پانیز سال ۲۰۰۷ به این سو، این اولیگارش ها در

گستره مدیریت گوبالیزاسیون سرمایه با بحران عمیقی که کلیت نظام را در «بستر مرگ» انداخته است، روبرو گشته اند.

۲- اولیگارش های کشورهای مرکز (در شمال) تلاش می کنند که با ایجاد «یک نظم نوین جهانی» از بحران عبور کرده و به موجودیت مسلط خود ادامه میدهند. این اولیگارش ها به خاطر میلیتاریزه ساختن گلوبالیزاسیون و تبدیل «اقتصاد مدنی» به «اقتصاد جنگی» از یک سو و اخته کردن جنبشها و اتحادیه های کارگری و تشدید پروسه آتمیزه ساختن کارگران شاغل از سوی دیگر احساس خطر نمی کنند. برخلاف کشورهای شمال، شکستگی حاکمین در کشورهای خودکامه، مستبد و کمپرادور به روشنی نمایان است. در این کشورهای پیرامونی (مثل ایران، مصر، تایلند، نیجریه و...) مدل مدیریت جهانی شدن سرمایه در دهه ی اخیر آسیب پذیر گشته است. آیا ظهور و عروج امواج خروشان بیداری در کشورهای جنوب (پیرامونی) مثل دهه های آغاز قرن بیستم، حاکمیت طبقات حاکمه ی این کشورها را به خطر خواهد انداخت؟

۳- نظام سرمایه بدون سیطره و تسلط بر کلیه ی شیون زندگی نمی تواند به بقای خود ادامه دهد. در این نظام «اقتصاد بازاری» (واژه عامیانه برای سرمایه داری) بدون «جامعه بازاری» نمی تواند به موجودیت خود ادامه دهد. در جامعه بازاری است که نظام سرمایه به هدف خود یعنی کسب پول و انباشت به خاطر پول و انباشت می رسد. نتیجتاً، تسلط و سیطره بلامنازع توسط سرمایه داری بطور بی رحمانه توسط طبقات حاکمه در سراسر تاریخ دوره معاصر تا پایان جنگ دوم جهانی اعمال گشته است. ولی از آن زمان تا اواسط دهه ی ۷۰ قرن بیستم سه چالش بزرگ موفق شدند که از پیشرفت سیطره جویی ها و تسلط های بی رحمانه سرمایه جلوگیری کنند. فرود و سقوط این چالشهای سه گانه (شوروی، جنبشهای رهایی بخش کشورهای جنوب و جنبش های کارگری اروپا) دوباره شرایط را برای بازگشت تسلط بلامنازع سرمایه آماده ساخت. اگر در گذشته این تسلط و سیطره جویی تحت نام «لیبرالیسم» به پیش برده میشد. این دفعه تحت نام «نیو لیبرالیسم سرمایه» قد علم کرد. دوره نیو لیبرالیسم سرمایه که از اواسط دهه ی ۷۰ شروع و تا کنون ادامه دارد، دارای صفاتی است که بطور عمومی موقعیت یک نظام فرتوت، بی ربط و «در بستر مرگ افتاده» را ترسیم می کند. علیرغم خوش بینی و امیدواری که حامیان و منتقدین درون نظام (افراد

شاخصی مثل جوزف استیگلیتز و آمارتیا سن) در مورد «بهبودی» نظام و عبور از بحران نشان می دهند، سرمایه داری واقعا موجود با تمام تلاش در میلیتاریزه ساختن و مالی کردن حرکت بی مهار سرمایه در سطح جهانی و اشتعال جنگهای بی پایان و نامحدود خود نخواهد توانست که از سقوط خود جلوگیری کند.

۴- بررسی فعل و انفعالات کنفرانس اخیر کشورهای جی ۲۰ (در آوریل ۲۰۰۹ و در ژوئن ۲۰۱۰) نشان می دهد که نظام و مهره های مهم آن نتوانستند در آن کنفرانسها در مورد مدیریت حل بحران مالی که «پاشنه ی آشیل نظام» است، به یک راه حل همگانی دست پیدا کنند و لاجرم تعجبی ندارد که راس نظام همراه با شرکایش در ناتو بلافاصله بعد از پایان این کنفرانسها به گسترش مانورهای نظامی و مداخلات بیشتر نظامی در افغانستان، عراق و پاکستان و به اشتعال جنگ های بی پایان علنی و مخفی علیه دیگر کشورهای جنوب دست زدند.

۵ - بدون تردید هدف آمریکا از اشتعال این جنگها به ویژه در منطقه ی استراتژیک و نفت خیز خاورمیانه - اقیانوس هند نه تنها برون رفت از بحران مالی است که گریبان نظام را گرفته بلکه قرار دادن شرکای اصلی اش (ژاپن و کشورهای ناتو) در موقعیتی است که مطیع کامل او (راس نظام) باشند. شرکت یا عدم شرکت کشورهای اصلی ناتو (انگلستان، فرانسه، آلمان و...) در قتل عام مردم افغانستان در تهاجم قریب الوقوع نظامی به قندهار در تابستان همین سال (۲۰۱۱) نشان خواهد داد که اروپا تا چه حدی هژمونی آمریکا را پذیرا گشته و یا رد کند. جنگ های ساخت آمریکا و ادامه و گسترش آنها در منطقه خاور میانه و آسیای جنوبی در جهت کسب هژمونی نفتی و دیگر منابع طبیعی در واقع جنگ علیه اروپا هم هست. احتیاج مبرم و حیاتی این کشورها (از جمله ژاپن) به نفت اولیگارش های آن کشورها را به مقدار قابل توجهی به آمریکا و جنگهای وابسته ساخته است. آیا اروپا و ژاپن می توانند با نزدیکتر شدن به روسیه که توانایی فراهم آوردن احتیاجات نفت و گاز طبیعی این کشورها را دارد، تا حدی خود را از هژمونی نفتی آمریکا خلاص سازند؟

۶- اروپا می تواند و باید خود را از ویروس «بازار آزاد» نیولیبرالیسم و هژمونی آمریکا رها سازد ولی این رهایی نمی تواند از جانب اروپای سرمایه انجام بگیرد. این امر فقط و باید از طریق چالشگران ضد نظام و با حمایت توده های مردم اروپا



صورت گیرد. دولتهای کنونی حاکم در اروپا موافق پرداخت بهای اطاعت به رهبران کاخ سفید بوده و اولویتها را به حمایت و پیروی از منافع آمریکا می دهند. اما مردم اروپا قرآنی متفاوت از پروژه ی «اروپای متحد» و هم از روابطشان با بقیه ی دنیا به ویژه کشورهای جنوب دارند. اکثر اروپاییان به ویژه کارگران و دانشجویان، خواهان جهان گرایی اجتماعی و استقرار روابطی با مردمان کشورهای جنوب بر اساس قانون و انصاف (عدالت بین المللی) هستند. آنها عموماً این خواسته ها را با محکوم ساختن سیاستهای جنگ طلبانه ی آمریکا در کشورهای خاور میانه و آسیای جنوبی بیان می کنند. اگر این فرهنگ سیاسی مترقی و انسانی تحت مدیریت و رهبری چالشگران نظام جهانی ترویج و تبلیغ گردد در نتیجه روابط جدید و حسنه ای بین چین، روسیه، آسیا و آفریقا شکل خواهد گرفت که امکان ساختن جهان چندین محوری و قطبی را فراهم خواهد ساخت. ظهور و عروج جهان چند محوری و پایان هژمونی طلبی های آمریکا بهیچ وجه پایان نظام سرمایه و آغاز عبور به دنیای بهتر (سوسیالیسم) نیست. بلکه وقوع این امر بدین معنی است که شرایط برای حمایت کارگران و اقشار مختلف مردمی در اروپا از اوج گیری بیداری و مبارزات خلقهای جنوب علیه نظامی که با غوطه ور شدن در بلاطی بحران عمیق ساختاری عملاً در «بستر مرگ افتاده» نیز آماده خواهد کرد. آیا پیشرفت در مبارزات خلقهای در بند پیرامونی جنوب و حمایت کارگران و دیگر قربانیان نظام در اروپا و آمریکا از آن مبارزات می تواند بشریت زحمتکش را به سوی رهایی کامل از یوغ سرمایه و استقرار جهانی بهتر (سوسیالیسم) سوق دهد؟ در شماره آینده این نشریه طی نوشتاری به چند و چون این پرسش مهم خواهیم پرداخت. ن.ناظمی - بهمن ۱۳۸۹

از نامه های رسیده... بقیه از صفحه آخر

خاطر نبود، ضعف و یا انحراف تشکل های انقلابی به ویژه نبود حزب سیاسی انقلابی طبقه کارگر و برنامه ای انقلابی که پشتیبانی وسیع کارگران و دیگر زحمتکشان را داشته باشد، انقلاب بهمن به نردبانی برای توده ها در جهت خروج از ستم، سرکوب و استثمار تبدیل نشد، بلکه مبدل به تخته جهشی برای تسخیر قدرت سیاسی از سوی آن بخش از طبقه سرمایه دار گردید که در رژیم شاه در قدرت سیاسی سهیم نبود. امپریالیسم جهانی، به ویژه دولت های امپریالیست آمریکا و انگلیس که از چند ماه پیش از فرار شاه به غیر قابل دوام بودن حکومت او پی برده بودند و از رشد و تکامل جنبش انقلابی در ایران هراس داشتند کوشیدند «آنچه را قابل نجات است نجات دهند». مهم ترین چیزهایی که از دیدگاه منافع امپریالیستی می بایست نجات داده شوند عبارت بودند از (۱) تضمین جریان نفت، (۲) حفظ ارتش و ماشین سرکوب و (۳) خاموش کردن و سرکوب جنبش کمونیستی و کارگری. امپریالیست ها با جریان پان اسلامیستی یعنی با خمینی و اطرافیان او، و نیز با لیبرال های مذهبی و غیرمذهبی در این زمینه ها به توافق رسیدند. توده های وسیع مردم، به ویژه آنهایی که به اصطلاح «نیروی آزادی بخش مذهب» و به خمینی توهم داشتند به رغم خشم و نفرت گسترده شان نسبت به نیروهای سرکوبگر، پس از سازش سران ارتش با دار و دسته خمینی و لیبرال ها، از درهم شکستن ماشین دولتی و به ویژه ارتش سرکوبگر دست کشیدند و «کارها را به دست آقا سپردند». «آقا» هم نه تنها دستگاه ارتش را حفظ کرد، بلکه سپاه پاسداران را هم بدان افزود. یکی از «برکات جنگ» با عراق و طولانی کردن آن همانا تحکیم و کارآمد کردن ارتش و سپاه پاسداران و فراهم کردن زمینه های نفوذ همه جانبه این دو نهاد در امور سیاسی و اقتصادی بود.

عملکرد ارتش در چند دهه گذشته و اینکه در همه جا، از جمله در تونس، پلیس با اتکا به ارتش است که می تواند به سرکوب ادامه دهد، مدعیان طرفدار انقلاب بودن ارتش، توجه ندارند که ماشین سرکوب نظامی حرفه ای جدا از مردم و بالای سر مردم غیر مسلح حتی اگر امروز جرأت سرکوب نداشته باشد و یا آن را به صلاح نداند در جنبش های اعتراضی آینده به ویژه هنگامی که کارگران و توده های انقلابی نه فقط به ضد دیکتاتور مرتجعی مانند بن علی، بلکه به ضد نظام سرمایه داری وارد عمل شوند، دست روی دست نخواهد گذاشت و بی شک برای حفظ اساس استثمار و امتیازات طبقاتی وارد عمل خواهد شد.

توهمات مشابهی در مورد ارتش مصر هم وجود دارد: حتی عده ای از تظاهر کنندگان مصری خواستار این بودند که ارتش مبارک را دستگیر کند و به دادگاه تحویل دهد! یکی از خطوط اصلی سیاست امپریالیسم آمریکا - چه در تونس و چه در مصر - این است که ارتش جایگاه خود را حفظ کند و حتی تقویت گردد و شیرازه کارها را در دست داشته باشد، گیریم جلو صحنه را بوروکرات ها و تکنوکرات های غیر نظامی و پارلمان بورژوائی اشغال کنند.

چه انقلاب شکست خورده بهمن ۵۷ ایران و چه روندهای انقلابی تونس و مصر و مبارزات دلیرانه کارگران، جوانان، زنان و توده های زحمتکش آنها نشان دادند که نه تنها انقلاب ممکن و ضروری است، بلکه تنها راه خروج از نظام های سرکوبگر و استثمارگر است. اما به این شرط که انقلاب ادامه یابد و کامل شود و طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکش با اتکا به آگاهی و سیاست انقلابی سرنوشت خود را به دست گیرند.

جمعی از کمونیست های ایران (آدرخش)، بهمن ۱۳۸۹

www.aazarakhsh.org
azarakhshi@gmail.com



ما هم اکنون در تونس و مصر شاهد تلاش های مشابهی از سوی بورژوازی بومی و امپریالیسم برای حفظ ماشین دولتی، به ویژه ارتش، هستیم. حتی در میان سازمان ها و گروه های طرفدار انقلاب در این دو کشور، نسبت به ارتش توهم وجود دارد. برخی از سازمان های چپ تونس می گویند چون فرمانده نیروهای زمینی ارتش تونس با بن علی در مورد گشودن آتش به روی تظاهر کنندگان توافق نداشته پس ارتش طرفدار انقلاب است! صرف نظر از مجموع

از هر دری سخنی

آینده مصر و ابهامات

رنجبر- تلخیص شده ی مقالاتی که در زیر می آیند، گوشه ای از وضعیت کنونی مصر را از نظر قدرت سیاسی مشخص می سازند که برای نیروهائی که خواستار تغییر بنیادی رژیمهای استثمارگر و سرکوب گر می باشند، درسهای گرانبھائی دارند:

اطلاعیه شماره ۵ ارتش مصر:

- ۱- معلق شدن قانون اساسی
 - ۲- اداره کشور به مدت ۶ ماه یا تا زمانی که انتخابات مجلس و ریاست جمهوری انجام پذیرد
 - ۳- رئیس شورای عالی نیروهای مسلح نماینده این شورا در امور داخلی و خارجی است
 - ۴- انحلال هر دو مجلس - سنا و مجلس عوام -
 - ۵- در دوره گذار شورای عالی می تواند موادقانونی تصویب کند
 - ۶- تشکیل کمیته ای جهت تهیه قانون اساسی و مقررات مربوطه جهت ارائه به فرماندوم مردمی
 - ۷- کابینه دولتی به ریاست احمد شفیق تا تشکیل کابینه جدید به کارش ادامه خواهد داد
 - ۸- برگزاری انتخابات مجلس و ریاست جمهوری
 - ۹- دولت متعهد به اجرای قراردادهای بین المللی است که امضاء شده باشند
- رنجبر- بدین ترتیب محصول مستقیم شورش غرورآفرین مردم مصر، حکومتی صد درصد نظامی شده که تحت عنوان شورای عالی نیروهای مسلح و دولتی انتقالی قول انتخابات می دهد. نیروهای مسلحی که تمام و کمال در خدمت رژیم حسنی مبارک بودند!!!

* * *

حاکمان نظامی جدید مصر در مخالفت

با اتحادیه ها و اعتصابات

مروا عواد و الیستر لیون - ۱۳ فریبه ۲۰۱۱

رویترز - یک منبع ارتشی روز یک شنبه گفت که حاکمان نظامی جدید مصر می خواهند هشداری در مورد هر فردی بدهند که «هرج و مرج و بی نظمی» ایجاد کند. این منبع نظامی گفت احتمالاً این اطلاعیه روز دوشنبه و نه یکشنبه داده خواهد شد. شورا عالی نظامی هم چنین می خواهد تجمع اتحادیه های کارگری یا سندیکاهای

تخصصی، ترتیب دهنده ی اعتصابات غدغن نماید و به مصریها بگوید که بعد از کناره گیری حسنی مبارک، سر کار خود برگردند. ارتش هم چنین حق مردم را در انجام اعتراض به رسمیت می شناسد.

رنجبر - این اطلاعیه به روشنی نشان می دهد که دشمنی حاکمان با کدام نیروهای اجتماعی است!!!

* * *

در تلویزیون آمریکا، نماینده گان

رسمی مصر و اسرائیل روی ادامه

یابی روابط شان تاکید می کنند

رویترز - ۱۳ فریبه ۲۰۱۱

فرستاده ی ویژه مصر به آمریکا روز یک شنبه گفت که کشورش به قرارداد صلح با اسرائیل ادامه خواهد داد چون که این به نفع مصر است. هم زمان وزیر دفاع اسرائیل گفت که او هیچ گونه خطری در مورد توافقات دوجانبه نمی بیند.

...سفیر مصر در آمریکا - سامح سُکری - در برنامه «این هفته» شبکه تلویزیونی ABC گفت که قرارداد صلح با اسرائیل به نفع کشورش در ۳۰ سال گذشته بود و انتظار او این است که این قرارداد باقی بماند، همان طور که رهبران نظامی در قاهره گفتند.

... وزیر دفاع اسرائیل ایهود باراک در یک مصاحبه ی ویدئویی با همان برنامه تلویزیونی اظهار نگرانی خود را در مورد توانائی تقویت اخوان المسلمین در هر انتخاباتی بیان داشت. اما ادامه داد که خطری در مورد رابطه ی اسرائیل با مصر نمی بیند.

... باراک گفت که فکر نمی کند که قیام مصر «مشابه قیام در ایران» باشد که به ایجاد خط سرسخت جمهوری اسلامی منتهی شد که به دشمنی با اسرائیل پرداخت.

... باراک باتوجه به این که اخوان المسلمین مبتکر شورش مصر نبودند که مبارک را برکنار نمود، گفت که نگرانی ما از این است که این گروه در موقعیت بهتری نسبت به بقیه در انتخابات گذشته مصر قرار داشت:

«دیر یا زود، تنها گروهی که به قدر کافی متمرکز بوده و آماده کشتن و کشته شدن در صورت لزوم چنان چه به قدرت برسد، می باشد، قدرت را به دست خواهد آورد و این امر باید در مصر اتفاق نیافتد چون که برای منطقه فاجعه بار خواهد شد».

باراک افزود: «ما نباید سهل انگارانه آنها را با افرادی ترین گروهها ... مقایسه کنیم. این مختص مصر است. بسیاری از آنها افراطی نیستند».

سُکری به آب ث گفّت منافع مصر به او دیکته می کند که با آمریکا رابطه نزدیک داشته باشد و واشنگتون روی مصر در منطقه حساب بکند».

رنجبر - این سخنان بدان معناست که امپریالیستها، صهیونیستها و مرتجعان مصر تمامی تلاش خود را به کار خواهند بست تا جلو رشد و تعمیق انقلاب را در مصر بگیرند. کما این که حاکمان کنونی مصر به کارگران و زحمت کشان التیماتوم دست نزدن به اعتصاب را داده اند!

* * *

یک عضو پارلمان : مصر به گونه

سابق اداره می شود

یاسمین صالح - ۱۳ فریبه ۲۰۱۱

قاهره - رویترز- نخست وزیر جدید مصر روز یک شنبه گفت که مصر به طریق سابق و در زمان رئیس جمهوری مستعفی اداره می شود که خشمگین کننده برای معترضان است که خواستار سرنگونی نظام حسنی مبارک بودند.

احمد شفیق نخست وزیر کنونی، در ظاهر تلاش برای اطمینان دهی به مصریها که همه چیز زیر کنترل قرار دارد، در یک کنفرانس گفت وظایف حکومتی به شورای عالی نظامی سپرده شده « که توسط رئیس جمهور معرفی شدند».

«از نظر شکل، روش یا روند کار هیچ تغییری به وجود نیامده است. همه چیزها کاملاً استوار و پابرجا هستند».

شفیق را مبارک در یک تلاش برای فرونشاندن شورش، بعد از منحل کردن کابینه دولتش در ۲۹ ژانویه به این سمت برگزید.

مبارک جمعه کناره گیری کرد و قدرت را به شورای عالی نظامی به رهبری وزیر دفاع و فرمانده قوای مسلح محمد حسین طنطاوی محول نمود. این شورا روز شنبه گفت که دولت شفیق تا زمان تشکیل یک دولت جدید بر سر کار باقی خواهد ماند.

..شفیق گفت به اعتقاد او مبارک در منطقه ی شرم الشیخ است و شورای عالی هیچ درخواستی مبنی بر توقیف دارائیهای مبارک در خارج از کشور نکرده است. سخن گوی دولت افزود «اگر لازم شد، این کار را خواهند کرد».

شفیق گفت نظامیان در مورد نقش عمر سلیمان تصمیم خواهند گرفت که توسط حسنی مبارک به نیابت ریاست جمهوری در ماه گذشته منصوب شده بود. باتوجه به استعفای





کرزای در مذاکره با آمریکا برای ایجاد پایگاه دائمی در افغانستان آژانس فرانس پرس - ۸ فوریه ۲۰۱۱

کابل - حمید کرزای رئیس جمهور افغانستان روز سه شنبه گفت که با آمریکا در مورد استقرار پایگاه‌های نظامی دائمی آمریکا در کشور از جنگ ویران شده اش مذاکره می کند. او گفت «از اعلام مواضع مقامات رسمی آمریکا، از صحبت سناتورهای آمریکا با رسانه ها و از آن چه که آنها با ما در میان گذاشتند، آری، آنها چنین تمایلی را دارند.» «این موضوعی است که ما با آنها مشغول مذاکره هستیم».

اما کرزای گفت که افغانستان است که در مورد قبول این کار حرف آخر را خواهد زد.

در ژانویه، لیدسی گراهام سناتور بانفوذ آمریکا پیشنهاد ایجاد پایگاه آمریکا در افغانستان را مطرح ساخت. در آن زمان وحید عمر سخنگوی کرزای اعلام کرد که این موضوع با آمریکا مورد بحث قرار نگرفته است.

سفیر آمریکا در کابل به تردید رسانه ها در مورد در دست رس نبودن فوری نیروهای نظامی ناتو در افغانستان، نیروهای کمک دهنده ی بین المللی (ایساف) اشاره نمود.

حدود ۱۴۰ هزار نیروی بین المللی که دوسوم شان از آمریکا هستند علیه شورشیان طالبان در افغانستان می جنگند.

نیروهای افغانی قرار است از ۲۰۱۴ وظیفه ی تامین امنیت را در افغانستان به ست گرفته و نیروهای خارجی عقب نشینی کنند.

* * *

تونس: یک ماه بعد از سرنگونی بن علی - تلخیص شده

یورگ مارتین - ۱۴ عوریه ۲۰۱۱

امروز یک ماه از سرنگونی انقلابی بن علی منفور در تونس در ۱۴ ژانویه می گذرد. ماه گذشته مبارزه ای دائمی بین طبقه حاکم که مایل به برگشت به وضعیت معمولی بورژوازی بودند و کارگران و جوانان که انقلاب را پیش بردند و مبارزه می کنند تا جلورژیم سابق را که تلاش می کند دوباره بازگردد، جریان یافت.

حدود دو هفته بعد از ۱۴ ژانویه، کشور شاهد یک رشته اعتصابات منطقه ای و سراسری و تظاهرات توده ای علیه دولت وحدت ملی (د.و.م.) غنوشی بود. تمامی وزارت خانه های کلیدی (دفاع، امور خارجه،

منتظر شدن به رضایت و یا توافق رژیم. امروز جمعه، انبوهی از کارگران اعتصابی به تظاهرات در میدان آزادی ملحق خواهند شد که قرار است دومین تظاهرات بزرگ باشد.

نقطه ای جالب در این رشد مبارزه جوئی، نویسنده گان روزنامه های قاهره هستند که در شورشی آشکار علیه مدیران و سردبیران وابسته به رژیم سر بلند کرده اند. این امر از یک هفته قبل شروع شده و اکنون به اوج خود رسیده است. دیگر معنادار که از رژیم صحبت شود ممانعت ایده نولوژیکی بر طرف شده است، اما رونامه های متمایل به رژیم هنوز قادرند با انتشار اطلاعات نادرست در مورد کسانی که در پشت این شورش قرار دارند در میان مردم توهم به وجود آورند. به این اعتبار کنترل رسانه ها توسط کارکنان رسانه ها از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و در خدمت انقلاب قرار می گیرند.

اخیرا، آمریکائیا و انگلیسیها نام جانشین مبارک را گفتند که رئیس شکنجه گران عمر سلیمان است و تاکید بر این که تغییری نسبت به سابق به وجود نخواهد آمد و در درون رژیم کسی مخالف وی نیست. انتظاری رود که راه حل تونس در مصرف قابل پیاده شدن نباشد. سلیمان به اعتراض کننده گان هشدار داد که به حالت عادی برگردند، ولی او می گوید که ارتش نمی تواند به مردم بگوید که دست از اعتراض بردارند. این بدان معنا نیست که دولت خشونت به کار نمی برد. امروز پلیس مردم را کشته است. اما پلیس دیگر نمی تواند به مردم کتک بزند و تنها ارتش می تواند. بدین ترتیب، احتیاط کاری سلیمان شاید قابل قبول باشد نه به عنوان تبلیغات برای شونده گان آمریکائی، بلکه بخشا ناشی از تمایل به این که بخش جوان در ارتش را به از خود بیگانگی نکشاند.

اکثر افراد ارتش از میان توده های محروم روستائی برخاسته اند که در آن جا مردم به خاطر رفرم ارضی نئولیبرال همه چیز خود را از دست داده و متمایل به حمایت از انقلاب هستند. آنها مایل به کشتن هم وطنان خود به خاطر دفاع از رژیم دزد صفت نیستند و آمریکا و رژیم نیز حاضر نیستند این را مورد آزمایش قرار دهند. اما این احتیاط تا کی دوام خواهد آورد زمانی که طبقه حاکم مصر از بروز اعتراضات و اعتصابات رنج می برد. چه زمانی دیگر از دست دادن ارزش اضافی بیشتری غیر قابل تحمل خواهد شد؟ شاید انقلاب در آن زمان نیاز به به دست گرفتن سلاح خواهد یافت؟

* * *

مبارک و گرفتن قدرت توسط شورای نظامی، موقعیت سلیمان متزلزل شده است....

* * *

طبقه ی کارگر مصر در حال حرکت است

ریچارد سیلورشتاین - ۹ فوریه ۲۰۱۱
انقلاب مصر بخشا بر دوش مبارزات طبقه ی کارگر طی چندین سال و به ویژه بعد از شورش بالبهت در محله، اعتصاب عمومی در ۲۰۰۸، و اعتصاب بزرگ درسوئز و الکساندریه در ۲۰۰۹ قرار داشت. از این شورش گروههای جدید کارگری، اتحادیه کارگری مستقل را تحت نام جنبش کارگری ملی به وجود آوردند. دیروز، کارگران شرکت در کانال سوئز دست به اعتصاب زدند. به آنها کارگران دولت، بهداشت، دادگاهها در جاهای دیگر ملحق شدند. طبق اظهار حُسام الهمالوی تکنیسینهای راه آهن و کارگران نفت امروزه این مبارزه ملحق می شوند. کارخانه ها درسوئز، هلوان و محله دست به اعتصاب زدند و کارگران بیشتری از محله فردا به آن خواهند پیوست. اعتصابات از همه جا بلند شده اند. اکنون من شنیدم که کارگران آهن و فولاد هم به اعتصاب پیوسته اند و خواستهای شان به قرار زیر است:

- ۱- استعفای فوری رئیس جمهور و تمامی افراد و نماینده گان رژیم.
- ۲- ضبط پولها و دارائیهای کلیه ی نماینده گان رژیم سابق و هرفردی که شناخته شده به فساد باشد.
- ۳- کارگران آهن و فولاد که قربانی داده و مبارزاند از تمام کارگران مصر می خواهند که علیه رژیم و فدراسیون کارگری حزب حاکم قیام کنند، آن را براندازند و اتحادیه مستقل خود را هم اکنون بسازند و مجمع عمومی خود را برای ایجاد اتحادیه مستقل خود بدون اجازه دادن به دخالت یا کسب اجازه از رژیم که هیچ گونه حقانیتی نداشته و در حال سرنگونی است، دست به کار شوند.
- ۴- مصادره ی شرکتهای دولتی که فروخته شده یا بسته شده یا خصوصی شده اند و هم چنین بخش عمومی که متعلق به مردم است به نام مردم ملی شده و رهبری جدیدی از کارگران و تکنیسینها به وجود آید.
- ۵- تشکیل کمیته ای از کارگران جهت نظارت بر کارها در تمامی محلهای تولیدی، قیمت گذاری، توزیع و تعیین مزد.
- ۶- فراخوان برای تشکیل مجمع عمومی تمامی بخشها و جریانات سیاسی مردمی برای تهیه قانون اساسی جدید بدون



کشور، و... در این دولت همه در دوران بن علی همان شغلها را داشته اند. فشار از پائین رهبری سازمان سراسری کارگران تونس را محبور نمود که از دولت استعفاء بدهند، و سازمانهای محلی آن نقشی کلیدی در بسیج علیه دولت داشتند. جوانان انقلابی مناطق در ۲۳ ژانویه به سوی تونس راه پیمائی نمودند با هدف سرعت بخشیدن به سرنگون ساختن دولت غنوشی. در تونس آنها به سوی محل کار غنوشی در کازباه حرکت کردند...

موج اعتصابات در اعتصاب تاریخی در شهر کارگری اسفاکس در ۲۶ ژانویه با شرکت ۱۰۰ هزار نفر به اوج خود رسید و در شهر سیدی بوزید به ۲۰ هزار نفر در ۲۷ ژانویه. در همان روز ترمیم کابینه اعلام شد که اکثر وزیران بن علی که عضو حزب وی بودند برکنار شدند. منهای غنوشی نخست وزیر و رئیس جمهور که هر دو جزئی از رژیم بن علی بودند.

گرچه اکثریت رهبری سازمان سراسری کارگران دولت «جدید» را تایید نمود، اما اکثریت اعضای این سازمان مخالف به رسمیت شناختن دولت بودند. غنوشی با استفاده از این وضع در ۲۸ ژانویه در کازباه علیه جوانان اتراق کرده در اسپلاناد با خشونت برخورد کرد و به سرکوب آنان پرداخت.

انقلاب جنگی است بین طبقات و نظیر جنگ بین دو کشور رهبری نقش حیاتی دارد. و وقتی که نیروی جنبشی آن متوقف شود، برگشت به آن مشکل می گردد...

زمانی که جنبش در حال پیش روی بود شورای انقلابی جدید متکی بر شوراهای محلی، منطقه ای به وجود آمد و تشکلهای محلی و منطقه ای اتحادیه کارگری می توانستند قدرت را به دست بگیرند اما چنین نکردند...

بدین ترتیب بسیاری از فرصتها از دست رفتند. این بدان معنایست که ابتکارات انقلابی توده ها کاملاً از بین رفت و دولت غنوشی بر اوضاع مسلط است... در شرکتیهای خصوصی، وزارت خانه ها و دراستانها کارگران در کمیته هائی سازمان یافته و مدیران سابق را بیرون کردند و برخی از مدیران تعیین شده توسط دولت را نپذیرفتند و دولت مجبور به تعویض آنها شد. کارکنان غیرنظامی در وزارت خارجه در ۱۳ فوریه اعتصاب کرده و خواستار برکناری احمد اوانعیس وزیر امور خارجه شدند... کمیته ها و شوراهای انقلابی کارها را به دست گرفته و امورات مردم را انجام می

دهند. از نظر نخبه گان حاکم مهم است که این امر به آنها واگذار شود. در واقعیت امر ۱۹ نفر از ۲۴ عضو دولت «جدید» از وابسته گان رژیم قدیمی هستند. این امر اعتراضات گسترده ای را در مناطق مختلف به وجود آورده است. به طوری که در ۸ فوریه دولت مجبور شد بپذیرد که استانداران «در مشورت با اتحادیه ی عمومی کارگران تونس» انتخاب خواهند شد. این غیرمنتظره بود و نشانی است از توازن قوای نیروها.

در تظاهرات، رهبری این اتحادیه زیر علامت سؤال رفته و آنها خواستار دموکراتیک کردن اتحادیه و کناره گیری جراد رهبر آن و هم کارانش هستند که با رژیم بن علی همکاری می کردند. در این تظاهرات جلالی حامی رئیس سندیکای کارگران پست می گوید: «تمامی اینها در سازش طبقاتی با رژیم سابق بودند و خون قربانیان را به هراج گذاشتند و باید بروند. ما خواستار یک دموکراسی راستین اتحادیه هستیم که در خدمت طبقه ی کارگر باشد ما نخواهیم گذاشت نیروهای ضدانقلابی انقلاب را بزدند».

یک ماه بعد از سرنگوی انقلابی بن علی، انقلاب تونس تازه شروع شده است. تنها کمبود، فقدان یک رهبری انقلابی است با درک درست از وظایف در پیش. طبقه ی کارگر و جوانان جرئت عظیمی نشان دادند و حدود ۳۰۰ قربانی از بهترین انقلابیون را در خدمت تغییرات بنیادی سیاسی اجتماعی کشور تقدیم نمودند. این از خودگذشتن ها نباید بی هوده از دست بروند. تضادهای اساسی موجود در کشور توسط نظام سرمایه داری قابل حل نیستند. پیشروترین عناصر باید این را درک کنند که با داشتن یک برنامه در جهت کسب قدرت توسط پرولتاریا و سوسیالیسم جهانی، تنها راه برای کامل کردن انقلاب تداوم آن است.

مادر یکی از جان باخته گان در کصرین گفت: «ما مترصد اوضاع هستیم و اگر چیزی در خدمت به مردم از نظر برابری، فرصتها، امکان کار تغییر نکند پایگاه حزب ارتجاعی باید منتظر انقلاب جدیدی باشد».



اطلاعیه

به مناسبت درگذشت ماموستا شیخ عزالدین حسینی

با خبر شدیم که در تاریخ ۲۱ بهمن ماه ۱۳۸۹ مطابق با ۱۰ فوریه ۲۰۱۱، ماموستا شیخ عزالدین حسینی از رهبران مذهبی کردستان ایران در سن ۸۹ سالگی در بیمارستان آکادمیسکا در شهر اویسالا - سوئد - درگذشت.

بدین وسیله درگذشت وی را به تمامی خانواده و دوستان شان تسلیت گفته و امیدواریم دیگر رهبران مذهبی در کردستان از نمونه مثبت ایشان در دفاع از جدائی دین از دولت، احترام به آزادیهای دموکراتیک و مخالفت و مبارزه با نظام ولایت فقیه در ایران بیاموزند.

ماموستا شیخ عزالدین حسینی به دور از افراط گرایی مذهبی رابطه ای دوستانه با نیروهای کمونیست و از جمله حزب رنجبران ایران داشت و در شرایطی که بنیادگرایی دینی در منطقه خاورمیانه بی داد می کرد، ایشان به مثابه روحانی مترقی از مواضع فوق دفاع می کرد و به این اعتبار مورد احترام انسانهای تحت استعمار و ستم بود. یادشان گرامی باد.

حزب رنجبران ایران - ۲۴ بهمن
۱۳۸۹ - ۱۳ فوریه ۲۰۱۱

به تارنما های اینترنتی

حزب رنجبران ایران

مراجعه کنید و نظرات خود را

در آنها منعکس کنید!

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.com

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>



ازنامه های رسیده

به حزب رنجبران ایران
رفقای گرامی با درود

همانگونه که اطلاع دارید نزدیک به یک سال پیش در مقام پاسخ گویی به ضرورت اتحاد عمل مبارزاتی، ما جمعی از چپ‌های مستقل، اعضا و فعالین احزاب و سازمانهای چپ به سهم خود همراه با دیگر مبارزان آزادیخواه در آمریکای شمالی حرکتی را آغاز کردیم. شروع و تداوم این همکاریها تا کنون تجربیات موفق و چشم انداز روشنی را به ارمغان آورده است. همکاریهایی که در خدمت به ارتقاء عرصه دفاع از مبارزات مردم ایران می باشد.

امید ما بر آن بوده و است که بتوانیم ضمن حفظ هویت سیاسی-تشکیلاتی، مبارزه مشترک خود را بر علیه کلیت رژیم جمهوری اسلامی و هر گونه مداخله امپریالیستی هماهنگ سازیم. تجربه فعالیتهای مشترک جمع کوچک اما فزاینده ما در یک سال گذشته نشان میدهد که با قبول اختلافات نظری و احترام بدانها لیک می توان با تکیه بر اشتراکات و درس آموزی از تجربیات پیشین به جو زنده و امید بخش سیاسی دامن زد که ما به سهم خود بر این تلاشها افزوده ایم. ما خود را بخشی از جنبش عظیمی می دانیم که برای آزادی-برابری و سوسیالیسم مبارزه می کند، و در این راستا برای سازمانیابی حول سیاستها و محورهای همکاری در آستانه اجلاس دوم قرار داریم که از تاریخ ۱۸ فوریه سال جاری به مدت سه روز در شهر شیکاگو، آمریکا برگزار خواهد شد.

بیگمان شرکت و مساعدت تمامی احزاب و سازمانهای چپ و نیز نهادهای همسو درجه موفقیت تلاشهایمان را دو چندان خواهد ساخت. لذا به باور ما حضور شما رفقا و شرکت در مباحث نظری به مادیت این حرکت کمک خواهد کرد. بی هیچ ادعایی این گامهای اولیه را با شما یاران سهیم می شویم پس انتقادات، نظرات و پیشنهادات خود را از ما دریغ ندارید. پیشاپیش از حضور شما در اجلاس آتی صمیمانه استقبال کرده و از توجه و حمایت‌هایتان سپاس فراوان داریم. با آرزوی بهترینها.

هیئت اجرایی نشست نیروهای چپ و دمکرات در آمریکای شمالی برای همکاری
۸ بهمن ۱۳۸۹ - ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱
تلفن تماس: ۹۴۹-۴۶۳-۵۹۰۵

iranleftalliance@gmail.com

با سلام

* * *

به هیئت اجرایی نشست نیروهای چپ و دموکرات در آمریکای شمالی برای همکاری رفقا، سلام و درود صمیمانه ی ما را بپذیرید.

دعوت نامه مورخ ۸ بهمن ۱۳۸۹ (۲۸ ژانویه ۲۰۱۱) شما در مورد شرکت در اجلاس دوم تان در ۱۸ فوریه امسال در شهر شیکاگو را دریافت نمودیم.

ما از حرکت درست شما و مواضع اصولی تان در مورد مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران، مبارزه علیه امپریالیسم و قطع دخالت آن در امور داخلی ایران، تلاش برای ایجاد وحدت و پایان دادن به صفوف متفرق نیروهای چپ و دموکرات بر اساس تاکید روی اشتراکات نظری و عملی، که برای برداشتن گامهای اولیه در راه تحقق اهدافتان ضروری هستند، حمایت می کنیم.

چون هدف تغییر جهان و از جمله سرنگون ساختن رژیم جمهوری اسلامی و مخالفت با حاکمیت سرمایه داری است، در نتیجه ما نیازمند نیروی متشکل و متحد و مورد قبول توده های کارگر و زحمت کش می باشیم. بانبروهای پراکنده فقط وحدت درحد جبهه ای سیاسی ممکن است، هر چند که این وحدت به تنهایی کافی برای ایجاد تغییر نیست اما یکی از ملزومات به شمار می رود و به همین جهت حرکت و فعالیت های شش ماه گذشته شما در این راستا مورد پشتیبانی ما است.

ما همچنین از سیاست های شما در جهت جلوگیری از رشد تنگ نظری ها، اخلاص و فرقه گرایی؛ و تلاش تان در جهت تحقق اتحاد نیروهای چپ و دموکراتیک که احساس مسئولیت تاریخی و رزمندگی می کنند حمایت می کنیم. در این راستا ما از هرگونه کمکی که قادر به انجام آن برای پیشبرد حرکت شما باشیم، دریغ نخواهیم کرد.

موفقیت و پیروزی دومین نشست تان را خواستاریم.

حزب رنجبران ایران - ۱۴
بهمن ۱۳۸۹ (۳ فوریه ۲۰۱۱)
ranjbaran@hotmail.com

* * *

رسانه های حکومتی معمولا هر ساله مردم را دعوت می کنند تا در ساعت ۹ شب ۲۲ بهمن از پشت بام ها الله اکبر بگویند. این بار هم اینکار را تکرار کرده بودند.

من ساعت ۹ با دقت گوش دادم. جایی که من زندگی می کنم از نظر جمعیتی مترکم است و در شعاعی که صدای فریادها می توانند به گوش برسند حداقل ۱۰۰۰ نفر زندگی می کنند. بدون مبالغه و با اطمینان کامل می توانم بگویم که تعداد افرادی که الله اکبر می گفتند بیش از ۳ نفر نبود. در شبهای سال ۱۳۸۸ که مردم علیه حکومت شعار می دادند حداقل دهها نفر در شعار دادن شرکت می کردند با توجه به اینکه خطر شناسایی شدن وجود داشت و بخصوص کسانی که در آپارتمان بودند باید بعضی مسائل را رعایت می کردند. به علاوه شعارهای مخالفین حکومت خیلی آتشین بود و گاهی یک صدا تا نیم ساعت با قدرت فریاد می زد ولی موافقان حکومت چنان شل و وارفته بودند که شعار دادنشان به پنج دقیقه هم نرسید.

البته باید به این توجه داشت که در شهری مانند تهران که با حومه اش نزدیک ۱۵ میلیون نفر جمعیت دارد اگر همین عده قلیل یعنی ۲ - ۳ نفر از هر محله را یک جا جمع کنند، جمعیت زیادی می شود. تنها دلیل قدرت حکومت همین است که می تواند این عده قلیل را سازماندهی کند ولی مخالفین توانایی سازماندهی ندارند.

موفق باشید



از سایت زبان های
خارجی حزب رنجبران
ایران دیدن کنید!

http://www.ranjbaran.org/01_english



سخنی با رفقای حزب کمونیست (م ل م)

حزب کمونیست (م ل م) طی اعلامیه ای به مناسبت ۲۹ مین سال گرد قیام آمل تحت عنوان «تاریخ چگونه نوشته می شود؟» چنین موضع گیری می کند:

«می توان گفت که درمقطع ۱۳۶۰ و بعداز آن فقط دونیرواهمیت مساله فوق رافهمیدند. یکم کمونیستهایی که میراث دارسربداران شدند و دوم خود هیئت حاکمه اسلامی!» درمورد عوامل منفی درتاثیر و نفوذ بیشترحزب رنجبران درجامعه «رفتار نیروهای دیگر مخالف رژیم به ویژه

نیروهای انقلابی و چپ بود که اساسا به علت اختلافات نظری و سیاسی، عدم درک جوهر حرکت سربداران و دستاوردهایش و نیز به خاطر گروه گرایی و تنگ نظری این حرکت رامسکوت گذاشتند و تبلیغش نکردند، بگذریم از این که بعضی از آنها سربداران را تحت عنوان «مشی چریکی» یا «حرکتی پوپولیستی - بورژوائی» محکوم نمودند.» اما علیرغم همه تغییراتی که نسبت به سه دهه پیش بوجودآمده، چند موضوع «دست نخورده» باقی مانده است. یکم، ضرورت وجود یک پیشاهنگ انقلابی کمونیستی که

پرچم الترناتیو را برافرازد؛ دوم، ضرورت دورافکندن توهمات مسالمت آمیز و اصلاح طلبانه و قانونی گرایانه و سازماندهی یک انقلاب قهرآمیز؛ سوم، ضرورت دست زدن به ابتکار عملهای مبارزاتی درزمینه های مختلف که پیشاهنگ را به مثابه یک پیشرو و رهبرواقعی و کارآمد به جامعه معرفی کند و هم زمان نیروی نهفته و انرژی انقلابی توده های تحت ستم و استثمار را درسطوح گوناگون و به شکلهای مختلف رهاسازد. درتمامی این زمینه ها، رجوع ماتریالیستی و دیالکتیکی به تجربه سربداران، به روحیه

نکاتی پیرامون بحران نظام جهانی

و عروج امواج مجدد بیداری و رهائی در کشورهای جنوب (قسمت اول)

درآمد : ارتباط انباشت سود و افزایش فقر در چهارچوب نظام

۱ - بحران ساختاری نظام سرمایه بویژه در گستره اقتصادی مالی آن بیش از هر زمانی محدودیت های «بازار آزاد» نئولیبرالیسم و بطور کلی سرمایه داری را حتی برای بخشی از حامیان نظام بر ملا و روشن ساخته است. خصلت تشدید پروسه شکاف اندازی (پولاریزاسیون) نه تنها در کشورهای پیرامونی دربند زندگی را بر میلیون ها نفر

انسان فلاکت بارتر و غیر قابل تحمل تر ساخته بلکه در درون کشورهای «خودی» (کشورهای مسلط مرکز) نظام نیز میلیون ها نفر انسان را با بیکاری مزمن، بی خانمانی و نا امنی مواجه ساخته است. این خصلت (تعمیق شکاف بین ثروت و فقر = شکاف اندازی)، با اینکه در آغاز عصر سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) در دوره ۱۹۱۶ - ۱۸۸۰ مورد شناسائی، بررسی و تحلیل قرار گرفته و در تشریحات مارکسیستی

و دیگر نیروهای چپ ضد نظام مطرح گشته ولی از اوان تولد و رشد نظام یکی از ویژگی های منطق حرکت سرمایه داری (انباشت ثروت از طریق سود) بوده است. ۲ - پروسه انباشت در سطح جهانی همیشه عمدتا از طریق شیوه محروم سازی قربانیان نظام یا توسط استثمار کارگران و عمدتا کشورهای توسعه یافته سرمایه داری (کشورهای مسلط = جهان اول) و یا از راه چپاول منابع طبیعی و انسانی عمدتا

تنها راه، انقلاب و ادامه آن است!

به مناسبت سی و دومین سالگرد ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

سی و دومین سالگرد انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ ایران مصادف با فوران انقلابی در تونس و مصر و رشد اعتراضات عمومی در الجزایر، مراکش، لیبی، اردن، یمن و غیره است.

رویدادهای تونس و مصر، چه از نظر جنبش توده ای و چه واکنش ها و سیاست های رژیم های ارتجاعی بومی و امپریالیسم جهانی، شباهت زیادی با رویدادهای ایران

در سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ دارد. همچنین به رغم اختلافات زمانی و مکانی و خودبیزگی های هر جامعه در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، نقاط قوت و ضعف مشترک زیادی در بین آنها به چشم می خورد.

کارگران و توده های زحمتکش چه در ایران و چه در تونس و مصر نیروی اصلی تحولات انقلابی بودند و هستند و چیزهای

زیادی می توانند از یکدیگر بیاموزند. در ایران جنبش بزرگ اعتراضی مردم به شکل تظاهرات و اعتصابات عمومی رژیم پهلوی را به زانو درآورد. اما توده هائی که بار اصلی انقلاب را بر دوش داشتند و بیشترین قربانی را دادند و بالاترین رنج ها را متحمل شدند از انقلاب بهمن بهره ای نبردند. به خاطر آگاهی ناکافی توده ها و توهمات ریشه دار مذهبی در بخش وسیعی از مردم، به

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

درس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس عُرْفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org